

بعد وفاة النبي پس از درگذشت پیامبر (ص)

قال تعالى: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) [303].

حق تعالی می فرماید: (جز این نیست که محمد، فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زیانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد) [304].

خیر من یصف ما حدث بعد وفاة النبي هي الزهراء ، أقرب الخلق إلى رسول الله ، حيث قالت في خطبتها في مسجد النبي بعد وفاته: (... فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه، ومأوى أصفیائه، ظهر فيكم حسكة النفاق، وسمل جلباب الدين، ونطق كاظم الغاوين، ونبغ حامل الأقلين، وهدر فنيق المبطلين، فخطر في عرصاتكم، وأطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفاً بكم، فألفاكم لدعوته مستجيبين، وللعزة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً، وأحشمكم فألفاكم غضاباً، فوسمتم غير إبلکم ووردتم غير مشربکم، هذا والعهد قريب والكلم رحيب، والجرح لما يندمل والرسول لما يقبر، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة، ألا في الفتنة سقطوا وإن جهنم لمحیطة بالكافرين) [305].

بهترین کسی که حوادث پس از وفات پیامبر (ص) را توصیف می‌نماید حضرت زهرا (س) - نزدیک‌ترین مردمان به رسول خدا (ص) - است؛ آنجا که در خطبه‌اش در مسجد النبي (ص) پس از وفات آن حضرت (ص) می‌فرماید:

.... فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَمَأْوَى أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النَّفَاقِ، وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاطِمُ الْغَاوِينَ، وَ نَبَغَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْطَلِينَ، فَخَطَرَ فِي عَرَصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لِلْغُرَّةِ فِيهِ مُلَاخِطِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلْمُ

رَحِيبٌ وَالْجُرْحُ لَمَّا يَنْدَمِلْ، وَالرَّسُولُ لَمَّا يُفْبِرُ، ابْتِدَاراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ! «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» [۳۰۶]

.... تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگانش را اختیار فرمود، در میان شما خار کینه‌ی نفاق آشکار شد، و ردای دین فرسوده گردید، و ساکت گمراهان گویا گشت، و گمنام‌ترین اراذل سر بر آورد، و شتر باطل پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد و شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید، و فریض را می‌پذیرید، پس آنگاه شما را تحریک کرد و دریافت که شتابان به سویش می‌روید، و شما را برافروخت و مشاهده کرد که به آسانی به فرمانش خشمگین می‌شوید، پس آنگاه شتر دیگران را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبشخور دیگران درآمدید، و اینچنین کردید در حالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله‌سازی و به بهانه‌ی اینکه از فتنه می‌ترسیم، اینچنین کردید و خلافت را غصب نمودید: «آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و همانا دوزخ دربرگیرنده‌ی کافران است»

ولما جاءت نساء المهاجرین والأَنْصار لعیادتها، قلن لها: کیف أصبحت عن علتك؟ فقالت: (أصبحت والله عائفةً لدنياكم قاليةً لرجالكم، لفظتهم قبل أن عجمتهم وشننتهم بعد أن سبرتهم، فقبحاً لفلول الحد، وخور القناة، وخطل الرأي، وبئس ما قدمت لهم أنفسهم، أن سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون لا جرم لقد قلدتهم ربقتها، وشننت عليهم عارها فجدعاً وعقراً وسحقاً للقوم الظالمين، ويحهم أني زححوها عن رواسي الرسالة، وقواعد النبوة، ومهبط الوحي الأمين، والطيبين بأمر الدنيا والدين، ألا ذلك هو الخسران المبين. وما نقموا من أبي الحسن، نقموا والله منه نكير سيفه، وشدة وطأته، ونكال وقعته، وتتمره في ذات الله عز وجل.

و چون زنان مهاجرین و انصار به عیادت آن حضرت رفتند و گفتند: چگونه صُبح کردی؟! حضرت (س) فرمود:

صبح کردم به خدا سوگند. در حالتی که دنیای شما را نخواهم و از مردان شما بیزارم، پیش از آزمودن شان امیدی نداشتم و پی از امتحان بر آنها خشمگینم. زشت باد شمشیری که برای خدا نَبُرد و نیزه‌ای که بر سینه‌ی باطل فرو نرود و اندیشه‌ای که راه فساد را هموار سازد.

چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند، (که خداوند بر آنان خشم گرفت و آنها در عذاب جاودانه‌اند). ناچار گنااهش را به گردن آنها انداختم و رسوایی شان را بر آنان ریختم، پس مرگ و نابودی و بیچارگی بر ستمگران باد! چه بیچاره مردمی! خلافت را از ریشه‌گاه رسالت و تکیه‌گاه نبوت و فرودگاه وحی پروردگار و آزموده‌کار دنیا و دین، کجا بردند؟ بدانید که این همان زیان آشکار است. به خدا سوگند، ابو الحسن را عیبی جز این نبود که در راه خداوند، شمشیرش برهنه و برنده و قدمش ثابت و حمله‌اش خطرناک و مرگبار بود، و جز خداوند عزوجل از چیزی باک نداشت.

والله لو تكافوا عن زمام نبذه رسول الله إليه لاعتلقه، ولسار بهم سيراً سجحاً، لا يكلم خشاشه، ولا يتعتع راکبه، ولأوردهم منهلاً نميراً فضفاضاً تطفح ضفتاه. ولأصدرهم بطاناً قد تحير بهم الري غير متحل منه بطائل، إلا بغمر الماء وردعة شررة الساغب، وافتحت عليهم برکات من السماء والأرض، وسيأخذهم الله بما كانوا يكسبون.

به خدا سوگند، اگر امت دست از مهارى كه رسول خدا به على سپرد، باز مى داشتند، على آن را در ميان پاى و ركاب خویش مى گرفت و به آسانى بى رنج و تعب آنان را به چشمه‌ی جوشنده‌ی سعادت مى برد و شاداب و كامياب باز مى گردانید، بى آنكه خود زیوری از دنیا و جز جرعه آبی و لقمه نانى برگیرد. بركات آسمان و زمین بر مردم گشوده مى گشت، ولی اکنون چیزی نخواهد گذشت كه خداوند آنها را به آنچه مى کنند، خواهد گرفت.

ألا هلم فاسمع، وما عشت أراك الدهر العجب، وإن تعجب فقد أعجبك الحادث. إلى أي سناد استندوا وبأي عروة تمسكوا، استبدلوا الذنابي والله بالقوادم، والعجز بالكاهل. فرغما لمعاطس قوم يحسبون أنهم يحسنون صنعا، ألا إنهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون، أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أم لا يهدي إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون.

هان! بیا و بشنو و تا زنده باشی از روزگار شگفتی بین، و هم اکنون جای شگفت است، به کدام تکیه‌گاه تکیه کردند و به چه دست‌آویزی چنگ زدند؟ به خدا سوگند سافل را به جای عالی گرفتند و عقب مانده را به جای جلوتاز پذیرفتند، پس خوار باد آن مردم گنه‌کاری كه خود را نیکو پندارند، آنان تبه‌کارانند ولی نمی دانند. (آیا آن كه به حق راه مى نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن كه به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه مى شود؟ چگونه حكم مى کنید؟)

أما لعمر الهك لقد لقحت، فنظره ريثما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً، وذعافاً ممقراً، هنالك يخسر المبطلون، ويعرف التالون غب ما سن الأولون، ثم طيبوا عن أنفسكم أنفساً، وطامنوا للفتنة جأشاً، وأبشروا بسيف صارم، وهرج شامل، واستبداد من الظالمين، يدع فيئكم زهيداً، وزرعكم حصيداً. فيا حسرتي لكم، وأنى بكم وقد عميت قلوبكم عليكم، أنلزمكموها وأنتم لها كارهون) ([307]).

به خدا سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قرح پر از خون تازه و زهر گشوده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مژده باد شما را به شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه‌ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را واگذار می‌نماید، آنگاه هستی شما را به یغما می‌برد، واحسرتا بر شما! به کجا هدایت می‌شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می‌توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟! [308]

وهكذا قدم المؤخر، وأخر المقدم بعد وفاة النبي، واستولى أبو بكر وعمر وأشياعهم على السلطة، ونحي وصي رسول الله علي بن أبي طالب (ع)، وأوذي هو والزهران (عليهما السلام)، وماتت أثر اقتحام عمر وجماعة من المنافقين دارها لإجبار الإمام علي (ع) على مبايعة أبي بكر، وضربها بالسوط وضغطها بين الحائط والباب حتى كسر ضلعها ونبت المسمار في صدرها وأسقط جنينها. ووردت على أبيها مظلومة، مقهورة من قوم كانوا يسمعون النبي يقول ما معناه: (إن الله يغضب لغضب فاطمة) [309].

به این ترتیب پس از وفات پیامبر (ص)، پس افتاده، پیش افتاد و آنکه پیشتاز بود به کناری نهاده شد. ابوبکر، عمر و پیروان‌شان بر حکومت مستولی شدند و وصی رسول خدا (ص) علی بن ابی طالب (ع) به کناری گذاشته شد، و او و زهرا (علیهما السلام) را بسیار آزدند تا آنجا که زهرا (علیهما السلام) بر اثر هجوم آوردن عمر و عده‌ای از منافقان به خانه‌اش برای وادار کردن امام علی (ع) به بیعت با ابوبکر، به شهادت رسید. او را با تازیانه مضروب ساخت، و

میان در و دیوار فشرده تا پهلویش شکست و میخ در سینه‌اش فرو نشست و جنینش را سقط نمود. مظلوم و ازپای درآمده از قومی که می شنیدند پیامبر چنین معنایی را می فرمود که «خداوند با خشم فاطمه، خشم می گیرد» [310] بر پدر خویش وارد شد.

فتعساً للقوم لما انتهكوا من حرم الله، واستخفوا بخيرة خلقه: (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ) [311].

تیره‌روزی و نابودی بر قومی که از حرم‌های خدا، حرمی را شکستند و بهترین بندگان را خوار و خفیف نمودند: (مَثَلِ آنَان، مَثَلِ آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی‌شان را بازگرفت و در حالی که نمی‌بینند، در تاریکی رهایشان نمود) [312].

هذا والنبي لم يترك المسلمين في حياته دون أن يوجههم إلى القيادة من بعده، وإلى الأوصياء من ولده، حيث أمره الله سبحانه بذلك. ولكن لا بد من الفتنة للتمحيص، ولا بد من السامري، ولا بد من العجل، قال تعالى: (أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) [313].

به این ترتیب، پیامبر (ص) در هنگام زندگانی خود، مسلمانان را بدون اینکه متوجه رهبری بعد از خودش و اوصیا از فرزندان او (علیهم السلام) - آنگونه که خداوند سبحان به آن فرمان داده بود- کند، رها نفرمود؛ اما از فتنه و آزمایش دشوار برای پالایش، گریزی نیست، و از سامری و از گوساله نیز گریزی نیست. حق تعالی می‌فرماید: (آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ * به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند

آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد * آیا آنان که مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند پنداشته‌اند بر ما پیشی می‌گیرند؟ چه بد داوری می‌کنند! [314].

وإني لما أردت أن أختار بعض الروايات عن النبي الدالة على أنه أرشد المسلمين إلى الصراط المستقيم، وإلى الأوصياء من بعده وخلفاء الله في أرضه، احترت أيها أختار لكثرتها سواء في كتب الشيعة أو السنة. وإني وإن اقتصر على القليل منها، ولكني أسأل الله أن يجعل فيها نصراً للدين، ونفعاً للمسلمين وتأييداً للمؤمنين:

وقتی می‌خواستم برخی روایات نبوی دالّ بر اینکه آن حضرت مسلمانان را به صراط مستقیم و اوصیای پس از خود و خلفای الهی در زمینش هدایت و ارشاد نموده است برگزینم حیران ماندم؛ زیرا نمی‌دانستم در میان انبوه روایات چه در کتاب‌های شیعه و چه در کتاب‌های اهل سنت، کدام را برگزینم. به هر حال با اینکه به اندکی از آن روایات بسنده نمودم اما از خداوند درخواست می‌کنم که در همین اندک، یاری برای دین، بهره‌مندی برای مسلمانان و تأییدی برای مؤمنان قرار دهد!

روی الحافظ محب الدین أحمد الطبري، وهو من علماء السنة ومحدثيهم في كتاب ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربى: عن أنس قال: (كان عند النبي طير فقال: اللهم ائتني بأحب خلقك إليك ليأكل معي هذا الطير، فجاء علي بن أبي طالب فأكل معه) [315].

حافظ محب الدین احمد طبری یکی از علما و محدثین اهل سنت. در کتاب «ذخائر العقبي فی مناقب ذوی القربی» از انس روایت کرده است: «پرنده‌ای نزد نبی اکرم (ص) بود. حضرت فرمود: خداوند! محبوب‌ترین بندگانت را نزد

بفرست تا با من این پرنده را بخورد؛ علی بن ابی طالب (ع) آمد و با هم مشغول خوردن شدند» [316].

وعن معاذة الغفارية قالت: دخلت على النبي في بيت عائشة وعلي خارج من عنده فسمعتة يقول: (يا عائشة، إن هذا أحب الرجال إليّ وأكرمهم عليّ، فاعرفي له حقه وأكرمي مثواه) ([317]).

از معاذة غفاری نقل شده است که گفت: در خانه‌ی عایشه به محضر رسول خدا (ص) رسیدم در حالی که علی (ع) از نزد ایشان خارج می‌شد شنیدم؛ که می‌فرمود: «ای عایشه! این مرد محبوب‌ترین مردان و گرامی‌ترین آنان نزد من است؛ پس حق وی را بشناس و جایگاه او را گرامی بدار» [318].

وعن البراء بن عازب قال: قال النبي: (علي مني بمنزلة رأسي من جسدي) ([319]).

از براء بن عازب روایت شده است: پیامبر (ص) فرمود: «علی نسبت به من همچون سرم به پیکرم می‌باشد» [320].

وعن المطلب بن عبد الله ابن حنطب قال: قال رسول الله لو فد ثقيف حين جاءوا: (لتسلمن أو لأبعثن عليكم رجلاً مني - أو قال مثل نفسي - ليضربن أعناقكم وليسبين ذراريكم، وليأخذن أموالكم. قال عمر: فوالله ما تمنيت الأمانة إلاّ يومئذٍ، إذ فجعلت انصب صدري رجاء أن يقول هو هذا. قال: فالتفت إلى علي فاخذ بيده، وقال: هو هذا، هو هذا) ([321]).

از عبد المطلب بن عبد الله بن حنطب نقل شده است: رسول خدا (ص) به هیأتی که از سوی قبیله‌ی ثقیف آمده بودند، فرمود: «یا اسلام می‌آورید و یا مردی از خودم یا فرمود: همچون خودم - را به سوی شما گسیل می‌دارم تا گردن‌های شما را بزنند، فرزندان‌تان را به اسارت بگیرد و اموال‌تان را تصاحب

کند». عمر گفت: به خدا سوگند هرگز آرزوی فرماندهی نداشتم مگر همین روز. بنابراین سر خود را بالا می‌گرفتم به امید اینکه پیامبر (ص) بگوید این مرد، همان است. گوید: آنگاه حضرت (ص) به علی (ع) متوجه شد، دستش را گرفت و فرمود: «این مرد همان است، این مرد همان است» [322].

و عن أنس ابن مالك قال: قال رسول الله: (ما من نبي إلا وله نظير في أمته وعلي نظيري) [323].
انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ پیامبری نیست مگر آنکه همتایی در امتش داشته باشد، و نظیر و همتای من، علی است» [324].

و عن أبي أيوب قال: قال رسول الله: (لقد صلت الملائكة عليّ و عليّ علي؛ لأننا كنا نصلي ليس معنا أحد يصلي غيرنا) [325].
ابو ایوب می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «به راستی ملائکه بر من و بر علی درود فرستادند؛ زیرا ما هر دو نماز می‌خواندیم؛ زیرا هیچ کس دیگری غیر از ما همراه با ما نبود که نماز بخواند» [326].

و عن أبي ذر قال: قال رسول الله: (لما اسري بي مررت بملك جالس على سرير من نور، وإحدى رجليه في المشرق والأخرى في المغرب، وبين يديه لوح ينظر فيه والدنيا كلها بين عينيه والخلق بين ركبتيه ويده تبلغ المشرق والمغرب، فقلت: يا جبريل من هذا؟ فقال: هذا عزرائيل تقدم فسلم عليه، فتقدمت فسلمت عليه، فقال: و عليك السلام يا أحمد ما فعل ابن عمك علي. فقلت: هل تعرف ابن عمي عليا؟ قال: وكيف لا أعرفه، وقد وكلني الله بقبض أرواح الخلائق ما خلا روحك وروح ابن عمك علي بن أبي طالب فإن الله يتوفاكما بمشيئته) [327].

از ابوذر روایت شده است: پیامبر (ص) فرمود: «وقتی به معراج برده شدم، به فرشته‌ای برخوردیم که بر تختی از نور نشسته و یک پایش در مشرق و پای دیگرش

در مغرب بود و میان دستانش لوحی بود که بر آن می‌نگریست و همه‌ی دنیا در مقابلش بود و تمام آفریدگان میان دو زانویش قرار داشتند و دستش به مشرق و مغرب می‌رسید. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: عزرائیل است. پیش برو و بر او اسلام کن. پیش رفتم و بر او سلام کردم. گفت: و علیک السلام ای احمد! پسر عمویت علی چه می‌کند؟ گفتم: آیا تو پسر عمویم علی را می‌شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم در حالی که خداوند مرا مأمور قبض روح همه‌ی آفریدگان به جز تو و پسر عمویت علی ابن ابی طالب فرموده است و شما را با مشیت خویش قبض روح می‌فرماید» [328].

و عن أم سلمه، عن رسول الله قال: (من أحب علياً فقد أحبني، ومن أحبني فقد أحب الله، ومن أبغض علياً فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله عز وجل) [329].

از امّ سلمه از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدار خدا را دوست داشته است، و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خداوند عزوجل را دشمن داشته است» [330].

و عن ابن عباس، قال: (كنت أنا والعباس جالسین عند رسول الله إذ دخل علي بن أبي طالب (ع) فسلم، رد عليه رسول الله السلام وقام إليه وعانقه وقبله بين عينيه وأجلسه عن يمينه. قال العباس: يا رسول الله أتحب هذا؟ فقال رسول الله: يا عم والله، الله أشدّ حباً له مني، إن الله جعل ذرية كل نبي في صلبه وجعل ذريتي في صلب هذا) [331].

ابن عباس می‌گوید: من و عباس نزد رسول خدا (ص) نشستیم بودیم که علی بن ابی طالب (ع) داخل شد و سلام کرد. رسول خدا (ص) سلامش را پاسخ گفت، به سویش برخاست، او را در آغوش گرفت، میان دو دیده‌اش را

بوسید و سمت راست خودش نشانید. عباس گفت: ای رسول خدا! آیا او را دوست می‌داری؟ فرمود: «ای عمو! به خدا سوگند، به خدا سوگند که او را بسیار دوست می‌دارم. خداوند ذریه‌ی هر پیامبری را در پشت خودش قرار داد و ذریه‌ی مرا در پشت این مرد نهاد» [332].

و عن عمران ابن حصین عن النبی ، قال: (إِنَّ عَلِيّاً مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي) ([333]).
عمران بن حصین از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: «علی از من است و من از اویم، و او پس از من ولیّ هر مؤمنی است» [334].

و عن أبي رافع قال: لما قتل علي أصحاب الألوية يوم أحد، قال جبريل (ع): (يا رسول الله إن هذه لهي المواساة، فقال النبي: إنه مني وأنا منه، فقال جبريل: وأنا منكما يا رسول الله) ([335]).
بو رافع می‌گوید: وقتی علی در روز اُحد پرچم‌داران را به قتل رسانید، جبریل (ع) گفت: «ای رسول خدا! این مواسات (غمخواری و یاری رسانیدن) است». رسول خدا (ص) فرمود: «او از من است و من از اویم». جبرئیل گفت: «و من نیز از شما دو تن هستم، ای رسول خدا!» [336].

و عن أبي الخميس، قال: قال رسول الله: (أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ فَنَظَرْتُ إِلَى سَاقِي الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ، فَرَأَيْتُ كِتَاباً فَهَمْتُهُ مُحَمَّدَ رَسُولَ اللَّهِ أُيْدَتُهُ بَعْلِي وَنَصْرَتُهُ بِي) ([337]).

ابو الخمیس از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: «مرا به آسمان بردند؛ پس چون به ساق راست عرش نگاه کردم، نوشته‌ای دیدم؛ از آن چنان فهمیدم که محمد فرستاده‌ی خدا است، او را با علی تأیید و با او یاری‌اش نمودم» [338].

و عن بریده، عنه : (لکل نبی وصی و وارث و إن علیاً وصیی و وارثی) ([339]).
بریده از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: «هر پیامبری، وصی و وارثی دارد و
علی وصی و وارث من است» [340].

و علق علیه الطبري و استدل بروایات أن المقصود بالوصاية هي أن النبي أوصى
أن يلي غسله علي (ع) ([341]).
طبری بر این حدیث تعلیق زده و با روایاتی استدلال کرده که در اینجا مقصود
از وصایت آن است که پیامبر (ص) به علی وصیت فرمود که علی ایشان را
غسل بدهد [342]!

و إن تعجب فمن هؤلاء القوم، يروون كل هذه الروايات ثم يميلون يميناً وشمالاً!!
از این جماعت در شگفتم؛ همه‌ی این روایات را نقل می‌کنند اما باز به چپ
و راست متمایل می‌گردند؟!

و روي عن أنس، قال: كنت عند النبي فرأى علياً مقبلاً، فقال: (يا أنس، قلت:
لبيك، قال: هذا المقبل حجتى على أمتي يوم القيامة) ([343]).
انس می‌گوید: نزد پیامبر (ص) بودم. ایشان علی (ع) را دید که به نزدش
می‌آید. فرمود: «ای انس!» عرض کردم: لبیک! فرمود: «این که می‌آید حجت
من بر اتمم در روز قیامت است» [344].

و عن البراء ابن عازب، قال: كنا عند النبي في سفر فنزلنا في غدیر خم، فنودي
فينا الصلاة جامعة، وكسح لرسول الله تحت شجرة فصلی الظهر وأخذ بيد علي،
وقال: (أستم تعلمون أني أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: بلى، فأخذ بيد علي
وقال: اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عادي من عاداه)، قال:

فلقيه عمر بعد ذلك فقال: هنيئاً لك يابن أبي طالب أصبحت وأمّسيت مولى كل مؤمن ومؤمنة [345].

از براء بن عازب روایت شده است: در سفری خدمت پیامبر (ص) بودیم. در غدیر خم فرود آمدیم و برای نماز جماعت ندا داده شد. زیر درختی برای پیامبر (ص) جا رو زده و تمیز شد و ایشان نماز ظهر را به جا آورد، دست علی را گرفت و فرمود: «آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر هستم؟» گفتند: چنین است. پس دست علی را گرفت و فرمود: «خدایا! هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا! دوست دارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار». براء می‌گوید: پس از این، عمر، علی را دید و گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب! تو امروز مولا و سرپرست تمام مردان و زنان مؤمن شدی [346].

وفي المناقب زاد عليه: (وانصر من نصره وأحب من أحبه) [347].
و در کتاب مناقب، این مطلب بر آن افزون شده است: «هر که یاریش می‌کند را یاری کن و هر که دوستش می‌دارد را دوست بدار» [348].

وهذا هو حديث الغدير أشهر من نار على علم، ومتواتر عن الفريقين، ولكن القوم يؤولون الولاية مع أنّ رسول الله قرن ولاية علي (ع) بولاية الله، وولاية الله سبحانه.

این همان حدیث غدیر است که از روز روشن تر و از شیعه و سنی به تواتر نقل شده است اما مردم ولایت را تأویل می‌کنند با وجود اینکه رسول خدا (ص) ولایت علی (ع) را به ولایت خودش (ص) و ولایت خداوند سبحان متصل فرمود.

وروی الطبري عن عمر أنه: (قال لرجل ويحك ما تدري من هذا، هذا مولاي ومولى كل مؤمن ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن) ([349]).
طبری از عمر نقل می‌کند: به مردی گفت: «وای بر تو! می‌دانی این شخص کیست؟ او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر که ولایت او را نداشته باشد مؤمن نیست» [350].

وليت شعري إذا كنت تعترف أنه سيدك ومولاك فلماذا غصبتم حقه أنت وصاحبك وأردت إحراق داره، بل تأمرتم على قتله، أحسداً كحسد السامري لهارون (ع)، وتكبراً كتكبر إبليس على آدم (ع)؟! وليت شعري من علم إبليس التكبر، ومن أغواه؟!

ای کاش می‌فهمیدم، اگر تو می‌دانی که او آقا و سرور تو و مولای تو است، چطور تو و دوستت حق او را غصب نمودید و خواستید خانه‌اش را به آتش بکشید؟! تا آنجا که از روی حسادتی نظیر حسادتی که سامری به هارون (ع) داشت، و تکبری همانند تکبری که ابلیس نسبت به آدم (ع) داشت، با هم تباری کردید که او با به قتل برسانید؟! و ای کاش متوجه می‌شدم، چه کسی تکبر را به ابلیس آموخت و چه کسی گمراهش نمود؟!

وروی الطبري عن سعد بن أبي وقاص، أن النبي قال لعلي: (أنت مني بمنزلة هارون من موسى، إلا أنه لا نبي بعدي) ([351]). وهذا الحديث أشهر من نار على علم.

طبری از سعد بن ابی و قاص روایت می‌کند که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو از منی، در مقام و منزلت هارون نسبت به موسی؛ جز اینکه پس از من، پیامبری نیست» [352]؛ و این حدیث همچون آفتاب روز روشن تر و معروف‌تر می‌باشد!

أقول: إذا كنتم ترون أنه كهارون من موسى فهل عميت عليكم مكانة هارون من موسى؟! أليس القرآن يهتف بكم أن هارون خليفة موسى، (وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمِّ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) [353].

می گویم: حال که شما می بینید جایگاه و منزلت او همانند منزلت هارون نسبت به موسی است، آیا جایگاه و منزلت هارون نسبت به موسی بر شما پوشیده است؟! آیا این قرآن نیست که فریاد برمی آورد که هارون، خلیفه و جانشین موسی است؟! (و سی شب با موسی وعده نهادیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا وعده‌ی دیدار پروردگارش (به چهل شب) کامل شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: بر قوم من جانشین من باش و راه صلاح پیش گیر و طریق مفسدان را پیروی مکن) [354].

فوالله إن وصايته ووصاية ولده من بعده وخلافتهم لرسول الله أبين من الشمس في ما يروي السنة عن رسول الله فضلاً عما يروي الشيعة، وما يصرح به القرآن في آيات كثيرة، بل إن ذكرهم موجود حتى في التوراة والإنجيل الموجودة حالياً، وإن حاول اليهود والنصارى طمس ذكرهم في ما مضى، كما حاول ويحاول اليوم بعض المسلمين مع الأسف الشديد مع أن القرآن أوصى بهم ورسول الله أوصى بهم. ولكن يا قومي أنلزمكموها وأنتم لها كارهون، فانتظروا إننا منتظرون.

به خدا سوگند وصایت او و وصایت فرزندانش پس از خودش، و جانشینی آنها برای رسول خدا (ص) در آنچه اهل سنت از رسول خدا روایت می کنند از خورشید روشن تر است؛ چه رسد به آنچه شیعیان روایت می نمایند. این موضوعی است که قرآن در آیاتی متعدد به آن تصریح می فرماید و یاد آنها حتی در همین تورات و انجیل موجود امروزی نیز وجود دارد؛ هر چند یهود و نصاری در گذشته کوشیده اند یاد آنها را محو کنند؛ همان طور که با تأسف بسیار برخی مسلمانان در گذشته کوشیدند و امروز نیز چنین می کوشند، با اینکه هم قرآن به آنها سفارش کرده و هم رسول خدا (ص) به آنها وصیت فرموده

است. اما ای قوم! آیا ما شما را به این موضوع وادار کنیم در حالی که خود از آن روی گردانید؟! پس در انتظار بمانید که ما نیز منتظریم.

ومن أراد المزيد في كتب السنة فعليه مراجعة ذخائر العقبي للطبري، وینابیع المودة، وفرائد السمطين، وسنن الترمذي، ومسند أحمد، والمناقب، ومطالب السؤل للشافعي، ومسند البخاري، ومسند مسلم أو ما يسمونهما بالصحيحين، وسنن أبي داوود، والنسائي، وابن ماجه، والحاكم النيسابوري، وكفاية الطالب، وغيرها.
هر کس خواهان مطالب پیش تری از کتب اهل سنت موجود می باشد می تواند به کتاب های ذخایر عقبی طبری، ینابیع المودة، مسند بخاری و مسند مسلم یا آن گونه که نامش نهاده اند صحیحین، سنن ابی داوود، نسائی، ابن ماجه و حاکم نیشابوری، و کفاية الطالب و سایر منابع مراجعه نماید.

وروی العلامة الفقيه محمد بن علي بن عثمان الكراچكي (رحمه الله) وهو من صدور علماء الشيعة الإمامية ومن معاصري الشيخ المحقق الطوسي (رحمه الله)، وهو عند علماء الشيعة في الطبقة العليا من الاعتبار، واختياراته من الطراز الأول كما قيل عنه وفي كتابه الاستنصار، قال: أخبرني الشيخ المفيد وذكر السند إلى أبي جعفر الثاني (ع) عن آبائه عن أمير المؤمنين، قال: قال رسول الله: (آمنوا بليلة القدر، فإنه ينزل فيها أمر السنة، وإن لذلك الأمر ولادة من بعدي علي ابن أبي طالب وأحد عشر من ولده) ([355]).

علامه ی فقیه محمد بن علی بن عثمان کراچکی (رحمة الله عليه) یکی از بزرگان علمای شیعه ی امامی و از معاصران شیخ محقق طوسی (رحمة الله عليه) می باشد و نزد علمای شیعه از علمای طراز اول به حساب می آید در کتابش استنصار می نویسد: شیخ مفید به من خبر داد و سند را تا ابو جعفر ثانی (ع) و از پدرانش به امیر المؤمنین (ع) رسانید که امیر المؤمنین (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: «به شب قدر ایمان بیاورید که در آن امر آن سال نازل

می‌گردد و آن امر پس از من والیانی خواهند داشت، که علی بن ابی طالب و یازده فرزند او (علیهم السلام) می‌باشند» [356].

وبإسناد عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (ع)، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال رسول الله: (تمسكوا بليلة القدر، فإنها تكون بعدي لعلني بن أبي طالب وأحد عشر من ولده بعده) [357].

همچنین با رسانیدن سند به ابا جعفر امام محمد باقر (ع) از جابر بن عبد الله انصاری روایت می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «به شب قدر متمسک شوید و آن پس از من برای علی بن ابی طالب و یازده فرزندش (علیهم السلام) بعد او خواهد بود» [358].

وعن أبي جعفر الأول - أي الباقر (ع) - عن أبيه عن جده، قال: قال رسول الله: (إني وأثنا عشر من أهل بيتي، أولهم علي بن أبي طالب أوتاد الأرض التي أمسكها الله بها أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهبت الاثنا عشر من أهلي ساخت الأرض بأهلها ولم تنظروا) [359].

از ابو جعفر اول یعنی امام باقر (ع) و ایشان از پدرش و جدش روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «من و دوازده نفر از اهل بیتم که اولین شان علی بن ابی طالب است میخ‌های زمین هستیم که خداوند به وسیله‌ی آنها زمین را نگه داشته تا اهالی خود را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنها فرصت داده نمی‌شود» [360].

وعن أبي جعفر (ع)، قال قال رسول الله: (من أهل بيتي اثنا عشر نقيباً محدثون مفهّمون، منهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً) [361].

ابو جعفر امام باقر (ع) فرمود: رسول الله (ص) فرمود: «از اهل بیت من، دوازده نقیب (پیشوا) مُحدّثِ فهیم هستند. از جمله‌ی آنها قائم به حق است که (زمین را) پر از عدل می‌کند همان طور که از ستم پر شده است» [362].

و عن أبي عبد الله (ع)، عن آبائه، قال: قال رسول الله: (إنّ الله اختار من الأيام يوم الجمعة، ومن الشهور شهر رمضان، ومن الليالي ليلة القدر. از ابا عبد الله (ع) از پدارنش روایت شده است: رسول خدا (ص) فرمود: «خداوند از میان روزها، روز جمعه و از شبها، شب قدر و از ماهها، ماه رمضان را اختیار کرد؛

واختار من الناس الأنبياء، واختار من الأنبياء الرسل، واختارني من الرسل، واختار مني علياً، واختار من علي الحسن والحسين (عليهما السلام)، واختار من الحسين الأوصياء، وهم تسعة من ولد الحسين ينفون من هذا الدين تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين، تاسعهم ظاهرهم ناطقهم قائمهم، وهو أفضلهم) [363].

و از میان مردم، انبیا و از انبیا، فرستادگان و از فرستادگان، من و از من، علی و از علی، حسن و حسین (علیهما السلام) و از حسین، اوصیا را برگزید که آنها نه تن از فرزندان حسین هستند که ایشان این دین را از تحریف غلوکنندگان، و جعل فریبکاران، و تأویل جاهلان در امان نگه می‌دارند؛ نهمین شان، ظاهرشان، ناطقشان و قائمشان است و او برترین شان می‌باشد» [364].

وما رواه الصادق (ع) عن آبائه، عن رسول الله، قال: (ابشروا ثم ابشروا ثم ابشروا - ثلاث مرّات - إنما مثل أمّتي كمثل غيث لا يدرى أوله خير أم آخره، إنما مثل أمّتي كمثل حديقة أطعم منها فوجاً ما لعل آخرها فوجاً يكون أعرضها بحراً وأعمقها طولاً وأطولها فرعاً وأحسنها جنى، وكيف تهلك أمه أنا فيها أولها، وإثنا

عشر من ولدي من السعداء أولي الألباب، والمسيح ابن مريم آخرها، ولكن يهلك بين ذلك نتج الهرج ليس مني ولست منه» ([365]).

امام صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که فرمود: «بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما سه مرتبه. مثل امت من مثل باران است که دانسته نمی‌شود اولش خیر است یا پایان آن. مثل امت من مثل باغی است که گروهی از آن می‌خورند و بهره‌مند می‌گردند و چه بسا گروهی دیگر بیابند و آن را عریض‌تر، طویل‌تر با شاخه‌هایی بلندتر و میوه‌ها و ثمراتی نیکوتر بیابند و چگونه امتی هلاک گردد در حالی که من در اولش باشم و دوازده تن از فرزندانم از سعیدان و خردمندان باشند و مسیح پسر مريم آخرشان باشد؛ ولی در این میان مردم در نتیجه‌ی هرج و مرج هلاک می‌گردند؛ کسانی که از من نیستند و من نیز از آنها نیستم» ([366]).

وروی العلامة ابن عیاش (رحمه الله) في كتابه مقتضب الأثر بإسناده إلى سلمان الفارسي، قال: كنا مع رسول الله والحسين بن علي (ع) على فخذ، إذ تفرس في وجهه، وقال له: (يا أبا عبد الله أنت سيد من السادة، وأنت إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة تسعه، تاسعهم قائمهم إمامهم أعلمهم أحكمهم أفضلهم) ([367]).

علامه ابن عیاش (رحمة الله عليه) در کتاب خود مقتضب الاثر با رسانیدن سند به سلمان فارسی روایت کرده است: همراه رسول الله (ص) بودیم و حسین بن علی (ع) بر ران ایشان نشسته بود. پیامبر در صورت حسین (ع) با فراست نگریست و به او فرمود: «ای ابا عبد! تو بزرگواری هستی از بزرگواران، و امامی فرزند امام، برادر امام و پدر نه امام که نهمین ایشان قائم‌شان، امامشان، عالم‌ترینشان، حکیم‌ترینشان و افضل ایشان می‌باشد» ([368]).

والأدلة على إمامة علي وولده الأحد عشر وخلافتهم لرسول الله كثيرة جداً، ولعل أعظمها هو سورة: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ).

دلایل بر امامت علی و فرزندان یازده‌گانه‌اش (علیهم السلام) و جانشین بودن آنها برای رسول خدا (ص) به واقع بسیار است و چه بسا محکم‌ترین آنها سوره‌ی قدر باشد: (به راستی ما آن را در شب قدر نازل کردیم).

فهذه السورة دالة على أنّ الملائكة والروح تنزل بالأمر بعد النبي على خلفائه المعصومين، وإلا لقل بمضيها مع النبي، مع أنّ المسلمين مجتمعون على بقائها، وهام يطلبونها في العشر الأواخر من شهر رمضان كل عام، ومن أبي إلا العناد فليقل: عنزه ولو طارت!!

این سوره دلالت دارد بر اینکه ملائکه و روح پس از پیامبر (ص) برای امر بر جانشینان معصومش فرود می‌آیند و اگر به این صورت نبود چنین گفته می‌شد که (این سوره) به همراه پیامبر (ص) از بین می‌رفت؛ در حالی که جمیع مسلمانان بر این باورند که این عمل ادامه دارد و همگی در دهه‌ی آخر ماه رمضان هر سال در طلب شب قدر برمی‌آیند؛ و کسی از این سربازنمی‌زند مگر از روی لجاجت و سرکشی که در این صورت: بگذار به حال خودش باشد!!

قال الإمام الباقر (ع): (يا معشر الشيعة خاصموا بسورة (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) تفلحوا، فوالله إنها لحجة الله تبارك وتعالى على الخلق بعد رسول الله، وإنها لسيدة دينكم، وإنها لغاية علمنا يا معشر الشيعة. يا معشر الشيعة خاصموا بـ (حم) * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ) فإنها لولاية الأمر خاصة بعد رسول الله (...). [369].

امام باقر (ع) فرمود: «ای جماعت شیعه! در مناظره با دشمن با سوره‌ی قدر استدلال کنید که پیروز خواهید شد: (به راستی ما آن را در شب قدر نازل کردیم). به خدا سوگند که این سوره پس از پیامبر (ص) حجت خداوند تبارک و تعالی است بر خلائق، و سرور دین شما و غایت علم ما است. ای گروه شیعه! ای گروه شیعه! با دشمن به وسیله‌ی (حامیم) * سوگند به این کتاب

روشنگر) احتجاج کنید که به طور خاص از آن والیان امر پس از رسول خدا
(ص) می باشد.....» [370].

وعن الصادق (ع)، عن آبائه، عن النبي ، قال: (لما اسري بي أوحى إلي ربي
جل جلاله وساق الحديث إلى أن قال: فرفعت رأسي فإذا أنا بأنوار علي وفاطمة
والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي
والحسن والحجة ابن الحسن القائم في وسطهم كأنه كوكب دري، قلت: يا رب من
هؤلاء؟ قال: هؤلاء الأئمة، وهذا القائم الذي يحل حلالي ويحرم حرامي، وبه أنتقم
من أعدائي، وهو راحة لأوليائي وهو الذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين
والجاحدين والكافرين، فيخرج اللات والعزى - أي الأول والثاني - طريين
فيحرقهما، فلفتنة الناس بهما يومئذ أشد من فتنة العجل والسامري) ([371]).

از امام صادق (ع) از پدراناش از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که
فرمود: « وقتی مرا به آسمان بردند خداوند جل جلاله به من وحی فرمود: و
حدیث را تا آنجا ادامه می دهد که فرمود: سرم را بالا گرفتیم و خود را در برابر
انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد، جعفر، موسی،
علی، محمد، علی، حسن و حجت بن الحسن قائم که در وسط آنها همچون
ستاره ای درخشان بود دیدم. عرض کردم: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟
فرمود: اینها امامان هستند و این قائمی است که حلال را حلال و حرام را
حرام می کند و با او از دشمنانم انتقام می گیرم. او آرامش و آسودگی اولیای من
است و او همان کسی است قلب های شیعیان تو را از ظالمان، منکران و کافران
بهبود می دهد؛ لات و عزّی را تر و تازه خارج می کند یعنی اولی و دومی - و
می سوزاندشان. فتنه ی مردم با آن دو در آن زمان شدیدتر از فتنه ی گوساله و
سامری است» [372].

وروی الصدوق في إكمال الدين و عيون أخبار الرضا (ع) معاً، قال: عن أبي
وابن الوليد معاً، وأسند الحديث إلى الإمام الصادق، عن الإمام الباقر (ع)، عن جابر

بن عبد الله الأنصاري أنه رأى في يد فاطمة لوحاً أهداه الله عز وجل إلى الرسول ، وأعطاه الرسول لفاطمة، مكتوب فيه: (بسم الله الرحمن الرحيم، هذا كتاب من الله العزيز العليم لمحمد نوره وسفيره وحجابه ووليه، نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين).

شيخ صدوق در کتاب اکمال الدین و همچنین در عیون اخبار الرضا (ع) روایت نموده است: هم از پدرم و هم از ابن ولید با سند حدیث که به امام صادق می رسید (ع)، از امام باقر (ع) از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او لوحی در دست فاطمه (س) دید که خداوند عزوجل آن را به پیامبر اکرم (ص) اهدا کرد و پیامبر (ص) آن را به فاطمه (س) بخشید. در آن لوح نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ وَلِيِّهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابی است از سوی خداوند شکست ناپذیر دانا به محمد (ص) نورش و فرستاده اش و حجاب و دلیل و آیتش. این نوشته را جبرئیل روح الامین از جانب رب العالمین فرود آورده است.

عَظَّمُ يَا مُحَمَّدُ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدَ الْآئِي. إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَ مُبِيرُ الظَّالِمِينَ وَ مُذِلُّ الظَّالِمِينَ وَ دِيَّانُ الدِّينِ [٣٧٣]. إِنِّي أَنَا. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعْدَبُهُ [٣٧٤] أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ، إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيًّا فَأُكْمِلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُّهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِسِبْطِيكَ [٣٧٥] بَعْدَهُ وَ سِبْطِيكَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ [٣٧٦] فَجَعَلْتُ حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي، بَعْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي، وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ، وَ أَرْفَعُ الشَّهَادَةَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَ حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ [٣٧٧]، بِعِزَّتِهِ أَثِيبُ وَ أَعَاقِبُ. أَوْلَهُمْ عَلَيَّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ [٣٧٨]، وَ ابْنُهُ سَمِي جَدَّهُ [٣٧٩] الْمَحْمُودُ

مُحَمَّدَ الْبَاقِرُ لِعِلْمِي، وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمِي. سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَكْرَمَنْ مَثَوَى جَعْفَرٍ، وَ لِأَسْرَنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ. إِنْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَ إِنْتَجَبْتُ [٣٨٠] بَعْدَهُ فِتْنَةً عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ؛ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ [٣٨١]، وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى، وَ إِنَّ أَوْلِيَائِي يُشَقُونَ، أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدْ افْتَرَى عَلَيَّ، وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ. عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خَيْرَتِي، (أَلَا) [٣٨٢] إِنْ الْمُكَذِّبَ بِالنَّامِنِ مُكَذِّبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي، وَ عَلَيَّ وَ لِيَّي وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضْعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْنَحُهُ [٣٨٣] بِالِاضْطِلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عِفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ بِالْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ، إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي. حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لِأَقْرَنَ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ [٣٨٤]، وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ وَارِثِ عِلْمِي، وَ مَعْدِنِ عِلْمِي، وَ مَوْضِعِ سِرِّي، وَ حُجَّتِي عَلَيَّ خَلْقِي (لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا) [٣٨٥] جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَ شَفَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ (أَلْفًا) [٣٨٦] مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلَيَّ وَ لِيَّي وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ أَمِينِي عَلَيَّ وَ حَيِّي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ، ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَ بِهِاءِ عَيْسَى، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ [٣٨٧].

ای محمد! اسماء من را بزرگ شمار، نعمت هایم را شکرگزار باش، هرگز نعمت و برکات مرا انکار نکن. من الله، هستم که هیچ معبودی جز من نیست؛ درهم کوبنده ی جباران و خوارکننده ی ستمگران و حسابرس روز جزا هستم. من همان الله و معبود شمایم که جز من هیچ معبودی نیست. هر که به فضل کسی جز من امیدوار باشد یا از چیزی جز عدل من خوف داشته باشد، او را به عذابی سخت گرفتار خواهم ساخت که احدی از جهانیان آن را نچشیده باشد. پس فقط مرا پرستش کن و فقط بر من توکل کن. من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم و ایامش را تکمیل ننمودم و دوران او را به پایان نرسانیدم مگر اینکه برایش وصی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتری بخشیدم؛ و وصی تو

را نیز بر تمام اوصیا برتری دادم. پس از وصیّ و جانشینت، تو را به وجود دو فرزند دلاور، حسن و حسین گرامی داشتم. حسن را پس از پایان دوران پدرش معدن علم خود، و حسین را نگهبان و حافظ وحی خود قرار دادم و او را با نعمت شهادت اکرام نمودم و پایانش را سعادت خواستم. حسین با فضیلت‌ترین کسی است که شهید شد و در بین شهیدان بالاترین درجه و مقام را دارا است؛ کلمه‌ی تامّه‌ام را با او همراه کردم، و حجت بالغه‌ام را نزد او قرار دادم؛ با عترت و اهل بیت او پاداش می‌دهم و مجازات می‌کنم. اولین‌شان (عترت حسین) علی سید و سرور عبادت‌کنندگان و زینت دوستان پیشین من است. پس از او فرزندش که همانم جدّ محمودش (ستایش شده‌اش) است محمد، شکافنده‌ی علم من و معدن حکمت من است. به زودی تردید‌کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد؛ بازگشت‌کننده به او، بازگشت‌کننده به من است. سخن حق از من است؛ که منزلت جعفر را گرامی بدارم، و محبت و عشق به او را در دل دوستان، شیعیان، پیروان و یارانش قرار خواهم داد. پس از او موسی را برگزیدم؛ و پس از او فتنه‌ی کور شب تاریک را برگزیدم؛ چرا که سیر فرمان و اطاعت من هرگز منقطع نخواهد شد و حجت و دلیل من از دید مردم پنهان نخواهد ماند و دوستانم هرگز تیره‌بخت نخواهند گردید. بدان که اگر کسی یکی از حُجّت‌های مرا انکار کند، نعمتی را که داده‌ام انکار نموده است و هر که آیه‌ای از کتابم را تغییر دهد بر من افترا بسته است.

وای بر افترازنندگانِ انکارگر! آن زمان که دوران امامت بنده، دوست و برگزیده‌ام موسی به پایان رسد. آگاه باشید! هر که هشتمین حجت مرا دروغ شمارد، همه‌ی اولیای مرا انکار نموده است. علی، دوست و یاور من است و کسی است که ثقیل نبوت را در او قرار دادم و توانمندی با آن را به او ارزانی داشتم. عفریت ستمگر و متکبر او را می‌کشد و در شهری که عبد صالح آن را بنا نهاد دفن می‌گردد؛ در کنار شریرترین خلقم. سخن حق از آن من است، که دیدگان او را به فرزندش محمد و جانشین پس از او، و وارث علمم، و معدن علمم، و جایگاه رازم و حجت‌م بر بندگانم، روشنی بخشیم. (هیچ بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد مگر اینکه) بهشت را جایگاهش قرار دادم و او را شفیع هفتاد (هزار) نفر از افراد اهل بیتش که همگی جهنم بر آنان واجب شده است، و او را به سعادت از فرزندش علی، دوست و یاورم، و شاهد من در میان خَلْقَم، و امین و حیم، ختم نمودم. مدعی توسط او به راه راست درخواهد آمد؛ و معدن و خازن علمم حسن. سپس حجت خویش را با فرزندش که رحمتی فراگیر برای جهانیان است تکمیل خواهم نمود. او کمال موسوی، عظمت عیسی و صبر ایوب را دارد.

سیدلّ اولیائی فی زمانه، و تتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس التّرك و الدیلم، فیقتلون و یحرقون، و یكونون خائفین مرعوبین و جلین، تصبغ الأرض بدمائهم، و یفشو الویل و الرنین ([388]) فی نسائهم، أولئک اولیائی حقاً، بهم أذفع کل فتنه عمیاء حنّس، و بهم أکشف الزلازل، و أرفع الآصار ([389]) و الأغلّال (أولئک علیهم صلواتٌ من ربّهم و رحمةٌ و أولئک هم المّهتدون) ([390]) ([391]).

سَيِّدَلْ أُولِيَّائِي فِي زَمَانِهِ، وَ تُتَهَادَى رُؤُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُؤُوسُ
 التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ، فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرِقُونَ، وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرَّ عَوْبِينَ
 وَ جَلِيلِينَ، تُصْبَغُ الأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَ يَفْشُو الوَيْلُ وَ الرَّنِينُ [392] فِي
 نِسَائِهِمْ، أُولَيْكَ أُولِيَّائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ
 أَكْشِفُ الزَّلَّالَةَ، وَ أَرْفَعُ الأَصَارَ [393] وَ الأَغْلَالَ «أُولَيْكَ عَلَيْنِهِمْ
 صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَيْكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» [394]. [395]

در زمان او دوستان من خوار و خفیف خواهند شد و
 سرهایشان چون سرهای ترک و دیلم، هدیه داده می شود، و کشته
 و به آتش کشیده می شوند. ترسان، وحشت زده و لرزان می شوند.
 زمین از خون آنان رنگین و هلاکت و فریاد و شیون در بین
 زنانشان همه گیر می شود. آنان به حقیقت اولیای من هستند. به
 واسطه ای اینان هر فتنه ی کور و تاریک را از خلق دور خواهیم
 ساخت و با آنها حرکت های ظریف و پنهان را آشکار می نمایم و
 قید و بندها را برمی دارم. «بر ایشان صلوات و رحمتی از
 پروردگارشان باد، و آنها هدایت یافتگان اند»

قال عبد الرحمن ابن سالم، قال أبو بصير: (لو لم تسمع في دهرك إلا هذا الحديث
 لكفأك فسنه إلا عن أهله) [396].

عبد الرحمن بن سالم می گوید: ابو بصیر گفت: «اگر در تمام عمرت جز این
 حدیث را نشنوی برای تو کافی است؛ پس آن را حفظ کن و جز به اهلش
 مرسان» [397].

وروي مثله عن رسول الله بخط أمير المؤمنين في البحار [398].
 همانند این حدیث از رسول خدا (ص) به خط امیر المؤمنین (ع) در بحار
 روایت شده است [۳۹۹].

ومع كل ما سمع الصحابة، وما رووا عن النبي ومواقفه مع علي (ع) وتأكيده على اتباعه، واتباع ولده الأحد عشر الأوصياء من بعده، فإن معظم المسلمين اختاروا اتباع أئمة الضلال، ووقعوا في فتنة العجل واتبعوا السامري!! وفعلوا مع علي (ع) عند وفاة النبي كما فعل بنو إسرائيل مع هارون (ع) عند غيبة موسى، وهكذا حدثت الردة التي حذرهم الله من الوقوع فيها، قال تعالى: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) [400]، وانقلب القوم على أعقابهم إلا نفراً قليلاً من أصحاب النبي هم عمار وأبو ذر والمقداد وسلمان. ثم أخذ كثير من الصحابة بالرجوع إلى الحق وإلى موالاته علي (ع) بعد أن خذلوه ولم ينصروا حقه في البداية، وبعد أن رأوا الظلم الذي أخذ يتزايد يوماً بعد يوم نتيجة لتسلط الجبت والطاغوت على دفة القيادة وخلافة النبي، وبدأت دواوين التمييز في العطاء من بيت المال حتى وصل الأمر إلى أن يعطي عثمان خمس أفريقيا لمروان ابن الحكم [401]، ومعاوية الطليق عدو الإسلام يصبح والي بلاد الشام في عهد عمر، ويتحكم بأبي ذر (رحمه الله) ويؤذيه ويطرده من بلاد الشام، بعد أن فضح أبو ذر ترف معاوية واستيلاءه على أموال المسلمين، وأخيراً يجهز عثمان على أبي ذر (رحمه الله) بنفيه إلى الربذة، وتركه يموت فيها وحيداً مقهوراً يعاني الفقر والجوع، في حين أن تركة عبد الرحمن بن عوف من الذهب تكسر بالفؤوس، وطلحة وعثمان وسعد وغيرهم يملكون الكثير الكثير، وإن لم أقل جميعه فمعظمه من بيت مال المسلمين.

با وجود همه‌ی آنچه صحابه شنیده و از پیامبر (ص) روایت کرده بودند و با وجود تمام موضع‌گیری‌های ایشان (ص) به همراه علی (ع) و تأکیده‌های ایشان (ع) در پیروی از علی (ع) و یازده تن از فرزندان او - اوصیای پس از وی -، بیش‌تر مسلمانان پیروی از پیشوایان گمراهی را برگزیدند، در فتنه‌ی گوساله فرو افتادند و پیرو سامری شدند!! و با علی (ع) پس از درگذشت پیامبر (ص) همان کردند که بنی اسرائیل در زمان غیبت موسی (ع) با هارون (ع) نمودند و اینچنین ارتداد و بازگشتی که خداوند آنها را از مبتلا شدن به آن بر حذر داشته بود، اتفاق افتاد. حق تعالی می‌فرماید: (جز این نیست که محمد، فرستاده‌ای است که

پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به عقب بازگردد هیچ زیانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس گزاران را پاداش خواهد داد [402]. همگان به پیشینیان خود بازگشتند مگر تعدادی اندک از اصحاب پیامبر؛ یعنی عمار، ابوذر، مقداد، سلمان. سپس بیش‌تر صحابه شروع به بازگشت به حق و یاری دادن علی (ع) نمودند؛ پس از آنکه وی را در ابتدا تنها گذاشتند و حقش را یاری نمودند؛ پس از آنکه ظلمی که روز به روز در حال ازدیاد و گسترش بود را مشاهده نمودند؛ ظلمی که ثمره‌ی تسلط جبت و طاغوت بر سکان رهبری مسلمانان و جانیشینی پیامبر (ص) بود. ناداوری‌ها در تقسیم بیت المال آغاز شد تا آنجا که کار به جایی رسید که عثمان خمس آفریقا را به مروان بن حکم می‌پردازد [403]، معاویه -دشمن آزاد شده‌ی اسلام- در زمان عمر والی سرزمین شام می‌شود، ابوذر (رحمة الله علیه) را مورد ظلم و توهین و آزار و ستم قرار می‌دهد و از سرزمین شام تبعید می‌نماید، پس از آنکه ابوذر خوشگذرانی‌های معاویه و چنگ اندازی‌اش بر اموال مسلمین رسوا نموده بود، و در پایان، عثمان، ابوذر (رحمة الله علیه) را به رَبدَه تبعید می‌کند و او در آنجا تنها، بی چیز، مقهور و در قفر و گرسنگی جان می‌بازد؛ این در حالی بود که ماترک طلاهای عبد الرحمن بن عوف با تبر شکسته می‌شد، و طلحه، عثمان، سعد و دیگران اموال بی حد و حصری در تملک خود داشتند و اگر نگوییم همه‌ی این اموال، بیش‌ترشان از بیت المال مسلمین بود.

ومن أراد المزيد فليراجع تاريخ القوم في كتب التاريخ [404].

کسانی که خواهان اطلاعات بیش‌تری هستند به کتاب‌های تاریخ مراجعه نمایند [۴۰۵].

ولو سألنا أبا ذر (رحمه الله) لماذا كل هذه الآلام والمصائب في حياتك يا أبا ذر؟
اگر از ابوذر (رحمة الله عليه) بپرسیم این همه درد و مصیبت‌ها که در طول
زندگی با آن مواجه بودی از چه رو بود؟

لقال ما معناه: قال لي حبيبي رسول الله: قل الحق يا أبا ذر، وقد قلت الحق وما
أبقى لي الحق من خليل (406).
به این معنا خواهد گفت: حبیبم رسول خدا (ص) به من فرمود: ای ابوذر! حق
را بگو! من حق را گفتم و حق برایم هیچ دوستی باقی نگذاشت (407).

طوبى لك يا أبا ذر فقد ذل سجانك، وما قتلوك ولكن قتلتهم، وهم ماتوا في حياتهم
وأنت إلى اليوم حي في قلوب المؤمنين، بل أنت معنا ومثل أعلى في قلب كل إنسان
حر شريف يطالب بحقوق الفقراء والمساكين والمستضعفين أينما كان.
خوشا به حالت ای ابوذر! زندان بان‌هایت خوار و ذلیل شدند. آنها تو را نکشتند
بلکه تو ایشان را کشتی. آنها در زندگی، مردگانی متحرک بودند اما تو تا امروز در
قلب‌های مؤمنان زنده‌ای، تو همراه مایی و حتی الگو و نمونه‌ای عالی در قلب
هر انسان آزاده‌ی شریفی هستی که حقوق فقرا، مسکینان و مستضعفان را مطالبه
می‌کند؛ هر جا می‌خواهد باشد.

ويكفيك قول سيد الموحدين بعد رسول الله علي بن أبي طالب (ع): (يا أبا ذر،
أنت غضبت لله فارح من غضبت له. إنَّ القوم خافوك على دنياهم، وخفتهم على دينك
فاترك في أيديهم ما خافوك عليه، واهرب بما خفتهم عليه، فما أوجههم إلى ما
منعتهم، وما أغناك عما منعوك، وستعلم من الرابح غداً، والأكثر حسداً. ولو إنَّ
السموات والأرض كانتا على عبد رتقاً ثم أتقى الله لجعل الله له. منها مخرجاً، لا
يؤنسك إلا الحق ولا يوحشك إلا الباطل، فلو قبلت دنياهم لأحبوك ولو قرضت منها
لأمنوك) (408).

و این گفته‌ی سرور توحیدگویان پس از رسول خدا (ص)، علی بن ابی طالب (ع) تو را کفایت می‌کند: «ای ابوذر! تو برای خدا به خشم آمدی؛ پس امید به کسی ببند که به خاطر او خشم گرفتی. این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خویش از ایشان بیمناک شدی؛ پس آن را که به خاطرش از تو ترسیدند، به ایشان واگذار و آنچه را که از آنان بر آن ترسیدی، برگیر و بگریز. اینان چقدر نیازمندند به آن چیزی که تو آنها را از آن منع می‌کردی، و تو چه بی‌نیازی از آنچه تو را از آن منع کرده‌اند. فردا خواهی دانست چه کسی سود برده، و چه کسی فراوان رشک می‌برد. اگر درهای آسمان و زمین را به روی بنده‌ای از بندگان خدا ببندند و سپس آن بنده از خدا هراسان باشد، قطعاً خداوند برایش راه خروجی خواهد گشود. پس جز حق، تو را مونس نباشد، و جز باطل، تو را به وحشت نیفکند. اگر دنیایشان را می‌پذیرفتی تو را دوست می‌گرفتند، و اگر از دنیا چیزی برمی‌گرفتی تو را ایمن می‌داشتند» [409].

وقبل هذه الحادثة حوادث ومصائب نالت من الإسلام والمسلمين، فأبو بكر يرسل خالد ابن العتل الزنيم ليقتل مالك بن نويرة (رضي الله عنه) ويعتدي على زوجته في نفس الليلة التي قتله فيها، لماذا؟ لأن مالكاً رفض أن يدفع زكاة أموال بني تميم البطاح لأبي بكر؛ لأنه مغتصب لخلافة رسول الله من صاحبها الذي يعرفه المسلمون، ورأوا وسمعوا رسول الله نصبه خليفة له في غدير خم وفي غيره من المناسبات، وهو علي بن أبي طالب. والعجيب أن عباس محمود العقاد يمر على قول مالك بن نويرة:

فقلت خذوا أموالكم غير ناظر ولا خائف فيما يجيء من الغد

فان قام بالأمر المخوف قائم منعنا وقلنا الدين دين محمد ([410]).

پیش از این رویداد، حوادث و مصیبت‌هایی گریبان‌گیر اسلام و مسلمین شده بود. ابوبکر، خالد بن ولید پست و فرومایه و تندخو را فرستاد تا مالک بن نویره (رضی الله عنه) را به قتل برساند و در همان شب که وی را به قتل می‌رساند، به

همسرش تجاوز کند! چرا؟ چون مالک از پرداخت زکات بنی تمیم به ابوبکر خودداری نمود؛ چرا که او غصب کننده‌ی جانشینی رسول خدا از صاحبش بود؛ کسی که مسلمانان او را می‌شناختند، و دیده بودند و شنیده بودند که رسول خدا (ص) او را در غدیر خم و در سایر مناسبات به خلاف و جانشینی خودش منصوب فرموده بود؛ یعنی علی بن ابی طالب. عجیب این است که وقتی عباس محمود عقاد به این شعر مالک بن نویره برخورد می‌کند:

گفتم امواتان را بی هیچ نگرانی برگزیدید * و نهراسید از آنچه
فردا پیش خواهد آمد

اگر کسی علیه‌مان با فرمانی ترسناک به پا خیزد * منعی کنیم و گوئیم این دین،

دین محمد است [411]

فیقول: (أغلب الظن أنه بدد ما جمع من الصدقات في حياته وملاهيته، ثم ليم في ذلك؟ فأجاب لائمي به هذه الأبيات)!!
می‌گوید: «به احتمال زیاد مالک در زمان حیات خود آنچه از صدقات جمع شده بوده را صرف خوش‌گذرانی و لهو و لعب نموده بود. سپس در این خصوص مورد سرزنش قرار گرفت، و او با این ابیات سرزنش‌کننده‌اش را پاسخ می‌گوید»!!

ولیت شعري كيف قرأت هذه الأبيات، وفهمت هذا المعنى؟! والحال أن الرجل يقول خذوا أموالكم، أي: إنه أعادها لهم. ثم بعد ذلك يحاول العقاد أن يجعل جريمة قتل مالك بن نويرة، والاعتداء على زوجته غامضة لا يتضح فيها جرم أبي بكر وخالد ابن العتل الزنيم، ليجعل بعد ذلك خالد بن الوليد عبقرياً فذاً، شغله الجهاد عن

حفظ سورة واحدة من القرآن يقرأها في صلاته عندما يؤم المسلمين، ما هكذا الأنصاف يا عقاد، (وما هكذا يا سعد تورد الإبل).

ای کاش می دانستم این اشعار را چگونه خواندی تا به چنین معنایی رسیدی؟!!! در حالی که این مرد می گوید: «اموالتان را برگزید» و این به آن معنا است که او اموالشان را به ایشان بازگردانیده است. سپس عقاد تلاش می کند جنایت قتل مالک بن نویره و تجاوز به همسرش را مبهم جلوه دهد تا در این واقعه ابوبکر و خالد بن ولید فرومایه و تند خو رسوا و مفتضح نشوند تا پس از آن بتواند خالد بن ولید را نابغه ای بی همتا معرفی کند؛ کسی که جهاد، وی را حتی از حفظ کردن یک سوره از قرآن که بتواند وقتی برای مسلمانان امام جماعت می شود، قرائت کند، بازداشته است! این چه انصافی است، ای عقاد؟
«ای سعد! شترها را اینچنین آب نمی دهند» [۴۱۲]!

فحسبنا الله ونعم الوكيل، وسيعلم الذين يحملون الناس على أكتاف آل محمد أي منقلب ينقلبون، والعاقبة للمتقين.
خداوند ما را کافی است و او چه نیکو و کیلی است؛ و کسانی که مردم را بر دوش آل محمد (ص) سوار می کنند به زودی خواهند دانست به چه بازگشت گاهی باز خواهند گشت، و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران است.

وعلى كل حال فالخطب جليل بعد وفاة النبي والممارسات غير المشروعة والظالمة كثيرة جداً، ويكفي حادثة مالك بن نويرة لمن ألقى السمع وهو شهيد، وقد انتهكت فيها دماء وأموال وأعراض المسلمين فهل بقي شيء؟!
به هر حال اعمال ناگوار بسیار و فعالیت های نامشروع و ظالمانه ی بسیاری پس از وفات پیامبر (ص) روی داد. برای کسی که گوش شنوا دارد و بر حق گواهی می دهد، همین حادثه ی قتل مالک بن نویره کافی است؛ واقعه ای که در آن به جان و مال و ناموس مسلمانان تجاوز شد. آیا چیز دیگری هم باقی می ماند؟!!

ولسائل أن يسأل: لماذا لم يرفع علي بن أبي طالب سيفه؟ ولماذا طلب منه رسول الله أن يصبر على الظلم من بعده؟!
خواننده حق دارد پرسد: چرا علی بن ابی طالب (ع) شمشیر برنکشید؟! و چرا رسول خدا (ص) از ایشان خواست بر ظلم‌هایی که پس از او روا می‌شود، صبر پیشه کند؟!

ومع أنّ الإجابة فيما قدمت من البحث وفي قول أمير المؤمنين (ع): (فإن أقل يقولوا حرص على الملك، وإن أسكت يقولوا جزع من الموت، هيهات بعد اللتيا والتي، والله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه، بل أندمجت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة) [413].
هر چند این پرسش در آنچه پیش‌تر ارایه شد و در فرمایش امیر المؤمنین (ع)، پاسخ داده شده است: «فإن أقل، يقولوا: حرص على الملك، وإن أسكت يقولوا: جزع من الموت، هيهات بعد اللتيا والتي و الله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه، بل أندمجت على مكنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشية في الطوى البعيدة» [414] (اگر سخن بگویم، می‌گویند: بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می‌گویند: از مرگ ترسید!! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه (جنگ‌ها و حوادث)؟! به خدا سوگند، انس و علاقه‌ی فرزند ابی طالب به مرگ، از علاقه‌ی طفل به پستان مادر بیش‌تر است، بلکه من از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر بازگویم به لرزه می‌افتید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!).

ولكن لا بأس من التوضيح قليلاً، وأذكر هنا سببين:
اما مانعی ندارد قدری مطلب را توضیح دهیم. در اینجا دو علت را متذکر می‌شوم:

الأول: إنّ الإسلام لم يترسخ في نفوس الناس، فإسلامهم ظاهري وليس إيماناً حقيقياً راسخاً لا يخشى على أهله من الارتداد، فحالهم كحال التي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً، إلاّ القليل منهم، قال تعالى: (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا) [415].

اول: اسلام هنوز در جان مردم ریشه ندوانیده بود. اسلام آنها ظاهری بود و ایمان حقیقی راسخی نداشتند و بیم آن می رفت که به ارتداد کشیده شوند و وضعیت شان مانند آن زنی گردد که پشمی ریسیده، سپس بافته هایش را از هم بگسلاند! مگر عده ای اندک که استوار بودند. حق تعالی می فرماید: (اعراب گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم) [416].

وقال تعالى: (وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّتْ بِهَا إِلَّا يَسِيرًا) [417].

و همچنین می فرماید: (و اگر از اطراف آن بر آنها وارد می شدند و سپس از آنها خواسته می شد که مرتد شوند، قطعاً می پذیرفتند و جز اندکی در آن، درنگ نمی کردند) [418].

وفي القرآن آيات كثيرة دالة على أنّ حال كثير من المسلمين متزلزل ومع وجود المنافقين، لك أن تعرف النتيجة، وعلى هذا فعلى الوصي أن يرضى بالظاهر، ويصبر كما رضي رسول الله بالظاهر وصبر على المنافقين، ومن يستمع لكلامهم. وإلاّ فسيهدم هذا البناء الذي أجهد رسول الله ووصيه (ع) أكثر من عشرين سنة لتشييده. فالفائدة العظيمة المرجوة من هذا الدين وهي تمام نور الله في أرضه، وعبادة أهل الأرض لله ونشر كلمة لا إله إلاّ الله.

آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که نشان می دهد بیش تر مسلمانان در دین خود متزلزل بودند و علاوه بر این، وجود منافقان را نیز نباید از نظر دور داشت. نتیجه

مشخص است؛ در چنین شرایطی جانشین پیامبر باید به حفظ ظاهر رضایت دهد و صبر پیشه کند همان طور که پیامبر (ص) به ظاهر رضایت داد و بر اعمال منافقین و پیروانشان شکیبایی ورزید؛ کیست که از سخنان ایشان بهره‌ای گیرد! اگر چنین نمی‌کردند شالوده‌ی بنایی که رسول خدا (ص) و جانشینش (ع) بیش بیست سال برای آن زحمت کشیده بودند منهدم می‌شد؛ در حالی که بهره و ثمره‌ی عظیمی از این دین انتظار می‌رود: پرتو افکنی کامل نور خدا بر زمینش، عبادت اهل زمین برای خداوند و انتشار کلمه‌ی لا اله الا الله.

ورفع رایة الله أكبر على كل بقعة في الأرض لن تحقق في زمن النبي أو الوصي، بل في زمن خاتم الأوصياء المهدي (ع)، وهذه سنة إلهية في الأمم السابقة، فقد أرسل موسى إلى قوم من بني إسرائيل وعبروا معه البحر، ولكن في صحراء سيناء تمردوا عليه ورفضوا قتال الجبابرة.

برافراشته شدن پرچم الله اکبر در هر نقطه‌ای از این زمین در زمان پیامبر (ص) یا وصی او محقق نشد بلکه در زمان آخرین وصی، مهدی (ع) واقع خواهد شد و این سنتی است الهی که در امت‌های پیشین نیز برقرار بوده است. موسی به سوی قومی از بنی اسرائیل فرستاده شد که به همراه وی از دریا گذشتند اما در صحرای سینا از او سرپیچی نمودند و از جنگیدن با ستمگران سرباز زدند.

قال تعالى: (قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ) [419]، وبالتالي رفضوا حمل كلمة لا إله إلا الله إلى الناس، وعاقبهم الله سبحانه وتعالى بالتية في صحراء سيناء أربعين سنة.

حق تعالی می‌فرماید: (گفتند: ای موسی! تا وقتی در آنجا هستند هرگز به آن داخل نشویم. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید) [420] ؛ در نتیجه از به دوش کشیدن کلمه‌ی لا اله الا الله به سوی مردم، سرباز

زدند و خداوند سبحان و متعال نیز ایشان را با چهل سال سرگردانی در صحرای سینا عقوبت نمود.

وكان نتيجة هذا التيه العقوبة الإصلاحية خروج أمة ربانية سالحة، وهم أبناء هؤلاء الفاسقين وأحفادهم، وقد حملوا كلمة لا إله إلا الله مع يوشع بن نون وصي موسى (ع)، وقاتلوا الجابرة والطواغيت ونصروا دين الله في أرضه. نتیجه‌ی این سرگردانی، مجازاتی اصلاح‌گرایانه برای پرورش یافتن امتی ربّانی و صالح بود. این امت، فرزندان و نوه‌های همین گروه نافرمان بودند. و کلمه‌ی لا اله الا الله را همراه با یوشع بن نون وصیّ موسی (ع) بردوش کشیدند و با ستمگران و طاغوت‌ها پیکار کردند و دین خدا را در زمینش یاری نمودند.

إذن فالنتيجة المرجوة من هذه الأمة هي في آخر الزمان، أي في زمن ظهور المهدي (ع)، ونرجوا من الله أن يكون زماننا كما يدل عليه كثير من الروايات، والله أعلم. بنابراین نتیجه‌ی مورد انتظار از این امت در آخر الزمان حاصل خواهد شد؛ یعنی در زمان ظهور مهدی (ع) که از خداوند می‌خواهیم زمان ما باشد، چنانکه بسیاری از روایات چنین چیزی را نشان می‌دهند؛ و خداوند آگاه‌تر است.

وقد مر فيما سبق عن رسول الله ، قال: (.. إنما مثل أمّتي كمثل حديقة أطعم منها فوجاً ما لعل آخرها فوجاً يكون أعرضها بحراً وأعمقها طولاً وأطولها فرعاً وأحسنها جنأً ...) [421].

پیش‌تر از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «... مَثَلُ امَّةٍ مِنْ مَثَلِ باغی است که گروهی از آن می‌خورند و بهره‌مند می‌گردند و چه بسا گروهی دیگر

بیابند و آن را عریض تر، طویل تر با شاخه‌هایی بلندتر و میوه‌ها و ثمراتی نیکوتر
بیابند....» [422].

إذن فالرسول یرجو أن یكون آخر فوج من أمته هو أفضلها، بل لعل هذه الأمة أي أصحاب المهدي وأنصاره لا یقرنون بمن سبقهم، سواء من هذه الأمة أو من سواها على طول مسيرة الإنسانية على الأرض، وقد مر وصفهم بالحديث القدسي: (وانتجبت لذلك الوقت عبداً لي امتحنت قلوبهم للإيمان، وحشوتها بالورع والإخلاص والیقین والتقوی والخشوع والصدق والحلم والصبر والوقار والتقوی والزهد في الدنيا، والرغبة فيما عندي، وأجعلهم دعاة الشمس والقمر، واستخلفهم في الأرض... أولئك أولیائي، اخترت لهم نبياً مصطفی، وأمیناً مرتضی، فجعلته لهم نبياً ورسول، وجعلتهم له أولیاء وأنصار، تلك أمة اخترتها...) [423].

بنابراین پیامبر انتظار دارد آخرین گروه از امتش برتریشان باشد و چه بسا این امت یعنی اصحاب و انصار مهدی هیچ شباهتی به پیشینیان نداشته باشند؛ چه پیشینیان این امت و چه همه‌ی آنها که در طول تاریخ بشریت قدم بر این زمین نهادند. پیش تر توصیف آنها در حدیث قدسی ارایه گردید: «برای آن زمان بندگان را انتخاب نموده‌ام که قلب‌هایشان را برای ایمان آزموده‌ام و آن را انباشته‌ام از ورع، اخلاص، یقین، تقوی، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، بی‌اعتنایی به دنیا و آرزومندی به آنچه نزد من است. ایشان را دعوت‌کنندگان به خورشید و ماه قرار می‌دهم و در زمین جانشینان می‌گردانم.... آنان اند اولیای من. برایشان پیامبری برگزیده و جانشینی پسندیده اختیار نموده‌ام. وی را برایشان نبی و رسول قرار دادم و ایشان را برای او دوستان و یاران. اینان اند امتی که برگزیدم....» [424].

والروایات عن أهل بیت العصمة في فضل أصحاب المهدي (ع) وأنصاره كثيرة، ولو لم یکن من فضلهم إلا إعلاء كلمة الله ونشر التوحید في كل بقعة من بقاع الأرض لكفی.

و روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت در مورد فضیلت اصحاب مهدی (ع) وارد شده بسیار است و اگر از فضیلت‌های آنها جز اعتلای کلمه‌ی الله و گسترش توحید در جای جای این زمین نمی‌بود، ایشان را کفایت می‌نمود.

ثانیاً: إنّ صبر أمير المؤمنين (ع) كان حجة بالغة له، فهو قد بين حقه ثم أعرض عن منازعة القوم الإمارة والحكم، ليبين أنّه (ع) زاهد بهذه الإمارة وإنّما طلبه لها لإقامة الحق ونشر العدل ونصرة الدين، وقد أبصر أمير المؤمنين (ع) عبر القرون بقية هذه الأمة وذراريهم، وعلم أنهم سيعلمون ما جرّه عليهم تنحية الوصي عن الإمارة واغتصاب حقه من قبل الجبت والطاغوت، حتى وصل الأمر إلى تسلط أولاد البغايا والزانيات على هذه الأمة، وقد مر عليك هذا المعنى في خطبة الزهراء (ع) حيث قالت: (أما لعمر الهك لقد لقت فنظرة ريثما تنتج، ثم احتلبوا طلاع القعب دماً عبيطاً وزعاقاً مرّاً هنالك يخسر المبطلون ويعرف التالون غب ما سن الأولون) [425].

دوم: صبر امير المؤمنين (ع) حجتی بالغه و رسا برای او بود؛ چرا که ایشان (ع) حق خود را تبیین نمود و سپس از منازعات و کشمکش‌ها برای دستیابی به ریاست و حکومت روی گردانید؛ تا روشن شود که او (ع) به این ریاست اعتنایی ندارد و اگر درخواست آن را دارد تنها برای برپا داشتن حق، گسترش عدالت و یاری دین می‌باشد. امیر المؤمنین (ع) با عبور از میان قرن‌ها، آیندگان این امت و فرزندان ایشان را دید و دانست که آنها آنچه از کنار زدن وصی پیامبر از حکومت و غصب نمودن حقش توسط جبت و طاغوت، بر آنها خواهد رفت را خواهند دانست؛ که در نهایت به سلطه یافتن فرزندان سرکشان و زناکاران بر این امت خواهد انجامید. چنین معنایی در خطبه‌ی حضرت زهرا (س) که پیش‌تر ارایه گردید، آمده است؛ آنجا که حضرت (س) می‌فرماید: «به خدا سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قدح پر از خون تازه و زهر گشوده کردند، در آن موقع

است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گزار پیشینیان را خواهند شناخت» [426].

وفي النهاية رجعت الخلافة إلى الإمام علي (ع) بعد هن وهن، وحمل الناس على الحق واستقبل بهم القبلة والصراط المستقيم، ولكنهم لم يحتملوا مرارة الحق، وبعد أن قضاوا وطراً في الانحراف عن صراط الله المستقيم لم يحتملوا عدالة علي (ع) ومساواته لهم بالعطاء، بعد أن اعتادوا التميّز والأثرة من الماضين فبعد أن اعتادوا عبادة العجل وطاعة السامري، لم يرق لهم طاعة علي وعبادة الله الواحد الأحد، وقبول شريعته التي أراد علي (ع) العمل بها في مجتمع مزّقه فساد الماضين، ومع هذا فقد رفع علي (ع) للحق راية وأرشد الناس إلى أتباعها، ولكنهم خذلوه وخذلوا ولده المعصومين من بعده الذين لم يدخروا جهداً للأمر بالمعروف والنهي عن المنكر في سبيل إرشاد المسلمين إلى الصراط المستقيم حتى قضاوا بين مسموم ومقطع بالسيوف.

در نهایت پس از چنين و چنان‌ها خلافت به امام علي (ع) بازگشت. او مردم را به حق واداشت و آنها را رو به سوی قبله و صراط مستقيم نمود؛ اما ایشان تلخی حق را تاب نیاوردند و پس از آنکه مدتی در مسیری منحرف به کامیابی پرداخته بودند نتوانستند عدالت علی (ع) و مساواتش در بخشیدن را تحمل کنند؛ آن هم پس از آنکه به تبعیض و خودکامگی در زمان پیشینیان عادت کرده بودند؛ پس از آنکه به عبادت گوساله و اطاعت سامری عادت کرده بودند، دیگر نمی‌توانستند به اطاعت از علی و عبادت خداوند یکتای یگانه پردازند و در جامعه‌ای که فساد پیشینیان آن را از هم پاشیده بود، شریعتی که علی (ع) در پی عمل به آن بود را پذیرا شوند. با این وجود آن حضرت پرچمی برای حق برافراشت و مردم را به پیروی از آن راهنمایی و هدایت نمود، ولی آنها او را و پس از او فرزندان معصومش را نیز تنها نهادند؛ همان کسانی را که در راه امر به معروف و نهی از منکر در راه ارشاد مسلمانان به راه راست، از هیچ کوششی فروگذار نکردند، تا اینکه همگی با زهر یا با شمشیر به شهادت نایل شدند.

فعن أبي الهيثم ابن التيهان، إنّ أمير المؤمنين (ع) خطب الناس في المدينة فقال: (الحمد لله الذي لا إله إلا هو، أيها الأمة التي خدعت فانخدعت، وعرفت خديعة من خدعها فأصرت على ما عرفت، واتبعت أهوائها وضربت في عشواء غوائها، وقد استبان لها الحق فصدت عنه والطريق الواضح فتتكبته، أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لو اقتبستم العلم من معدنه، وشربتم الماء بعذوبته، وادخرتم الخير من موضعه، وأخذتم الطريق من واضحه، وسلكتم من الحق نهجه، لنهجت بكم السبل، وبدت لكم الأعلام، وأضاء لكم الإسلام، فأكلتم رغداً، وما عال فيكم عائل ولا ظلم منكم مسلم ولا معاهد، ولكن سلكتم سبيل الظلام، فأظلمت عليكم دنياكم برحبها، وسدت عليكم أبواب العلم، فقلتم بأهوائكم، واختلقتم في دينكم، فأفتيتم في دين الله بغير علم، واتبعتم الغواية فأغوتكم، وتركتم الأئمة فتركوكم، فأصبحتم تحكمون بأهوائكم، إذا ذكر الأمر سألتهم أهل الذكر، فإذا أفتوكم قلتم هو العلم بعينه، فكيف وقد تركتموه ونبذتموه وخالفتموه؟ رويداً عما قليل تحصدون جميع ما زرعتم، وتجدون وخيم ما اجترمتم، وما اجتلبتم.

ابو هيثم بن تيهان می گوید: امیر المؤمنین (ع) در مدینه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

حمد و ستایش تنها از آن خداوندی است که هیچ معبودی جز او نیست. ای امتی که فریض دادند و فریب خورد، نیرنگ مکاران را دریافت اما بر آنچه دریافته بود پای فشرد، از هوای نفسش پیروی نمود و در سایه‌ی گمراهی‌اش کورکورانه قدم برداشت، و حق برایش آشکار شد اما از آن روی برتافت و راه مشخص شد، اما آن را نپیمود. سوگند به آن که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر علم را از معدنش برمی‌گرفتید، و از آب گوارای آن می‌نوشیدید و نیکی را از جایگاهش ذخیره می‌کردید و راه آشکار را برمی‌گرفتید و از حق، مسیرش را می‌پیمودید، راه‌های حقیقت در برابرتان قرار می‌گرفت و نشانه‌ها برایتان آشکار می‌شد و اسلام بر شما پرتو می‌افکند، روزیتان فراخ می‌شد و هیچ کدامتان دچار فقر و تهیدستی نمی‌شدید و هیچ مسلمان یا هم‌پیمانی از شما مورد ستم واقع نمی‌شد؛ اما راه تاریکی را برگزیدید و دنیا با همه‌ی

وسعتش برایتان تیره و تار شد. درهای علم به رویتان بسته شد، پس به دل خواه خود سخن گفتید و در دین خود پراکنده شدید، بدون دانش در دین خدا نظر دادید و از گمراهان پیروی کردید، آنها نیز گمراهتان کردند، و امامان را رها نمودند، آنها نیز رهایتان کردند؛ پس به آنجا رسیدید که به دل خواه خود حکم می‌کنید. چون مطلبی پیش آید آن را از اهل ذکر می‌پرسید و چون پاسختان را می‌دهند می‌گویید این همان حقیقت علم است. عجباً! چگونه اینچنین می‌گویید حال آنکه ایشان را رها کرده، پشت سر نهاده، با ایشان به مخالفت پرداخته‌اید؟! لختی درنگ کنید؛ دیری نمی‌گذرد که آنچه کاشته‌اید را درو خواهید کرد و عاقبت دردناک جرم‌هایی که مرتکب شده‌اید و آنچه حاصر آورده‌اید را درخواهید یافت.

والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لقد علمتم إني صاحبكم، والذي به أمرتم، وإني عالمكم والذي به نجاتكم ووصي نبيكم، وخيرة ربكم ولسان نوركم، والعالم بما يصلحكم، فعن قليل رويداً ينزل بكم ما وعدتم، وما نزل بالأمر قبلكم، وسيسألکم الله عز وجل عن أئمتكم، معهم تحشرون وإلى الله عز وجل غداً تصيرون، أمّا والله لو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر وهم أعداؤکم، لضربتکم بالسيف حتى تؤولوا إلى الحق، وتنبیوا للصدق، فكان أرتق للعتق، وأخذوا بالرفق، اللهم فاحکم بیننا بالحق وأنت خير الحاکمین) ([427]).

سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، که شما می‌دانید من آقای شما و آن کس که به فرمان‌برداری از او فرمان داده شده‌اید، هستم. من دانای شما هستم و همان که نجات شما به دست او است و وصی پیامبرتان، برگزیده‌ی پروردگارتان، زبان نورتان و آگاه به مصالحتان. قدری درنگ کنید! به زودی آنچه به شما وعده داده شده است بر شما فرود خواهد آمد، چنانکه بر امت‌های پیشین فرود آمد، و خداوند عزوجل از شما درباره‌ی امامانتان خواهد

پرسید، با ایشان محشور خواهید شد و فردا به همراهشان به پیشگاه خداوند عزوجل حاضر خواهید شد. به خدا سوگند اگر به شمارِ اصحابِ طالوت یا اصحابِ بدر - که با شمارِ گروهی از شما برابر است - یارانی داشتیم با شمشیر با شما کارزار می‌کردم تا آنجا که به سوی حق و جایگاه صدق بازمی‌گشتید، که این برای اصلاح گذشته شایسته‌تر بود و آنگاه به مدارا عمل می‌شد. خدایا به حق در میان ما حکم کن که تو بهترین حکم‌کنندگانی! [\[428\]](#)

* * *

آل عمران : 144.

[\[304\]](#) - آل عمران: 144.

[\[305\]](#) - الاحتجاج: ج 1 ص 136.

[\[306\]](#) - احتجاج: ج 1 ص 136.

[\[307\]](#) - معانی الأخبار: ص 355، دلائل الإمامة للطبري: ص 128، أمالي الطوسي: ص 376، الاحتجاج: ج 1 ص 149،

بحار الأنوار: ج 43 ص 159.

[\[308\]](#) - معانی الاخبار: ص 355 ؛ دلائل الامامه طبری: ص 128 ؛ امالی طوسی: ص 376 ؛ احتجاج: ج 1 ص

149 ؛ بحار الانوار: ج 43 ص 159.

[\[309\]](#) - ينابيع المودة للقندوزي: ج 2 ص 56، ذخائر العقبی: ص 39، أمالي الشيخ الصدوق: ص 467.

[\[310\]](#) - ينابيع المودة قندوزی: ج 2 ص 56 ؛ ذخایر عقبی: ص 39 ؛ امالی شیخ صدوق: ص 467.

[\[311\]](#) - البقرة: 17.

[\[312\]](#) - بقره: 17.

[\[313\]](#) - العنكبوت: 2 - 4.

[\[314\]](#) - عنكبوت: 2 تا 4.

[\[315\]](#) - ذخائر العقبی: ص 61، سنن الترمذی: ج 5 ص 300، تحفة الأخوذی: ج 10 ص 153.

[\[316\]](#) - ذخایر عقبی: ص 61 ؛ سنن ترمذی: ج 5 ص 300 ؛ تحفة الأخوذی: ج 10 ص 153.

[\[317\]](#) - ذخائر العقبی: ص 62، ينابيع المودة: ج 1 ص 245، أسد الغابة: ج 5 ص 548.

- [318] - ذخاير عقبي: ص 62 ؛ يبايع المودة: ج 1 ص 245 ؛ اسد الغابة: ج 5 ص 548.
- [319] - ذخائر العقبي: ص 63، يبايع المودة: ج 2 ص 152.
- [320] - ذخاير عقبي: ص 63 ؛ يبايع المودة: ج 2 ص 152.
- [321] - ذخائر العقبي: ص 64، المصنف لعبد الرزاق الصنعاني: ج 11 ص 226، بحار الأنوار: ج 38 ص 308، أعيان الشيعة: ج 1 ص 354، وغيرها.
- [322] - ذخاير عقبي: ص 64 ؛ مصنف عبد الرزاق اصفهاني: ج 11 ص 226 ؛ بحار الانوار: ج 38 ص 308 ؛ اعيان الشيعة: ج 1 ص 3546 و ساير منابع.
- [323] - ذخائر العقبي: ص 64، الغدير: ج 3 ص 23، جواهر المطالب في مناقب الإمام علي (ع): ج 1 ص 61.
- [324] - ذخاير عقبي: ص 64 ؛ الغدير: ج 3 ص 23 ؛ جواهر مطالب در مناقب امام علي (ع): ج 1 ص 61.
- [325] - ذخائر العقبي: ص 64، الغدير: ج 3 ص 220، تاريخ دمشق: ج 42 ص 39.
- [326] - ذخاير عقبي: ص 64 ؛ الغدير: ج 3 ص 220 ؛ تاريخ دمشق: ج 42 ص 39.
- [327] - مناقب آل أبي طالب: ج 2 ص 75، ذخائر العقبي: ص 65.
- [328] - مناقب آل ابي طالب: ج 2 ص 75 ؛ ذخاير عقبي: ص 65.
- [329] - مناقب آل أبي طالب: ج 2 ص 217، وراجع المستدرک للحاكم: ج 3 ص 130، وغيره.
- [330] - مناقب آل ابي طالب: ج 2 ص 217 ؛ و رجوع نماييد به: مسترک حاکم: ج 3 ص 130 و ساير منابع.
- [331] - نيل الأوطار للشوكاني: ج 6 ص 139، تاريخ بغداد: ج 1 ص 333، تاريخ دمشق: ج 42 ص 259، ميزان الاعتدال: ج 2 ص 586.
- [332] - نيل اوطار شوکانی: ج 6 ص 139 ؛ تاريخ بغداد: ج 1 ص 333 ؛ تاريخ دمشق: ج 42 ص 259 ؛ ميزان الاعتدال: ج 2 ص 586.
- [333] - مناقب آل أبي طالب: ج 2 ص 59، ذخائر العقبي: ص 68.
- [334] - مناقب آل ابي طالب: ج 2 ص 59 ؛ ذخاير عقبي: ص 68.
- [335] - مناقب آل أبي طالب: ج 2 ص 316، ذخائر العقبي: ص 86.
- [336] - مناقب آل ابي طالب: ج 2 ص 316 ؛ ذخاير عقبي: ص 86.
- [337] - ذخائر العقبي: ص 69، مناقب ابن شهر آشوب: ج 1 ص 254، مجمع الزوائد: ج 9 ص 121، المعجم الكبير للطبراني: ج 22 ص 200.
- [338] - ذخاير عقبي: ص 69 ؛ مناقب ابن شهر آشوب: ج 1 ص 254 ؛ مجمع الزوايد: ج 9 ص 121 ؛ معجم كبير طبرانی: ج 22 ص 200.
- [339] - ذخائر العقبي: ص 71، مناقب آل أبي طالب: ج 2 ص 35، يبايع المودة: ج 2 ص 163.
- [340] - ذخاير عقبي: ص 71 ؛ مناقب آل ابي طالب: ج 2 ص 35 ؛ يبايع المودة: ج 2 ص 163.
- [341] - قال أحمد بن عبد الله الطبري في ذخائر العقبي بعد أن أورد الحديث المتقدم: وإن صح هذا الحديث فالتورث محمول على ما رواه معاذ بن جبل رضي الله عنه، قال: قال علي: (يا رسول الله ما أرت منك؟ قال: ما يرث النبيون بعضهم من بعض كتاب الله وسنة نبيه). والوصية محمولة على ما رواه أنس: أن النبي قال: (وصيي ووارثي يقضى ديني وينجز مواعيدي علي بن أبي طالب رضي الله عنه). أخرجه أحمد في المناقب أخرجه أحمد في المناقب وخرجه ابن السراج، أو على ما رواه

حسین بن علی عن ابيه عن جده قال: أوصى النبي علياً أن يغسله، فقال علي: (يا رسول الله أخشى أن لا أطيق ذلك، قال: إنك ستعان عليّ، فقال علي رضي الله عنه: والله ما أردت أن أقلب من رسول الله عضواً إلا قلب لي). ويعضد هذا التأويل بما ورد من الأحاديث الصحيحة في نفى التوريث والايصاء، وإنه لم يعهد إليهم عهداً غير ما في كتاب الله وما في صحيفة فيها شيء من أسنان الإبل ومن العقل على ما قررناه في كتاب الرياض النضرة في فضائل العشرة رضي الله عنهم. ذخائر العقبى: ص 71.

[342] - احمد بن عبد الله طبري در ذخاير عقبی پس از آوردن این حدیث می گوید: و اگر این حدیث صحیح باشد، منظور از وراثت آن چیزی است که معاذ بن جبل [?] روایت می کند: علی گفت: «ای رسول خدا! از شما چه به ارث می برم؟» فرمود: «آنچه انبیا به یکدیگر میراث می دهند، کتاب خدا و سنت پیامبرش»؛ و وصیت نیز به معنای آنچه آنس روایت می کند می باشد، که پیامبر (ص) فرمود: «وصی و وارث من. دینم را ادا می کند و وعده هایم را به انجام می رساند، علی بن ابی طالب [?]». این را احمد در مناقب آورده... احمد در مناقب آورده و همینطور ابن سراج، یا آنچه حسین بن علی از پدرش از جدش روایت می کند: پیامبر (ص) علی را وصیت نمود تا غسلش دهد؛ علی گفت: «ای رسول خدا! می ترسم از عهده ای این کار بر نیایم». فرمود: «تو یاری می شوی». علی [?] می گوید: «به خدا سوگند عضوی از رسول خدا (ص) را نخواستم بگردانم مگر اینکه آن عضو برایم گردانیده شد» و این معنی با آنچه در احادیث صحیح در نفی ارث بری و توصیه کردن آمده، تقویت می شود و او با آنها هیچ عهده ای غیر از آنچه در کتاب خدا وجود دارد و صحیفه ای که ما در کتاب «الرياض النضرة فی فضائل الشجرة [?]» بیان کردیم، نگذاشت. ذخاير عقبی: ص 71.

[343] - ذخائر العقبی: ص 77، ینایع المودة: ج 2 ص 170، جواهر الإمام علی بن ابی طالب (ع): ج 1 ص 193.

[344] - ذخاير عقبی: ص 77 ؛ ینایع المودة: ج 2 ص 170 ؛ جواهر امام علی بن ابی طالب (ع): ج 1 ص 193.

[345] - مسند أحمد: ج 4 ص 281، ذخائر العقبی: ص 76.

[346] - مسند احمد: ج 4 ص 281 ؛ ذخاير عقبی: ص 76.

[347] - مناقب آل أبي طالب: ج 2 ص 236.

[348] - مناقب آل ابی طالب: ج 2 ص 236.

[349] - بشارة المصطفى للطبري: ص 362، ذخائر العقبی: ص 68، شواهد التنزيل للحاكم: ج 1 ص 349، وفيه: ويملك بدل ويحك.

[350] - بشارت مصطفی طبري: ص 362 ؛ ذخاير عقبی: ص 68 ؛ شواهد تنزیل حاکم: ج 1 ص 349.

[351] - ذخائر العقبی: ص 63، صحیح ابن حبان: ج 15 ص 371، المعجم الأوسط للطبرانی: ج 5 ص 287، المعجم الصغير: ج 2 ص 22.

[352] - ذخاير عقبی: ص 63 ؛ صحیح ابن حبان: ج 15 ص 371 ؛ معجم اوسط طبرانی: ج 5 ص 287 ؛ معجم صغير: ج 2 ص 22.

[353] - الأعراف: 142.

[354] - اعراف: 142.

[355] - الاستنصار: ص 8، الارشاد للمفيد: ج 2 ص 346، الكافي: ج 1 ص 533، مناقب آل أبي طالب: ج 1 ص 257.

[356] - استنصار: ص 8 ؛ ارشاد مفید: ج 2 ص 346 ؛ کافی: ج 1 ص 533 ؛ مناقب آل ابی طالب: ج 1 ص 257.

[357] - الاستنصار: ص 8.

- [358] - استنصار: ص 8.
- [359] - الاستنصار: ص 8، تقریب المعارف للحلبي: ص 419.
- [360] - استنصار: ص 8 ؛ تقریب معارف حلبی: ص 419.
- [361] - الكافي: ج 1 ص 534، الاستنصار: ص 8.
- [362] - كافي: ج 1 ص 534 ؛ استنصار: ص 8.
- [363] - كمال الدين: ص 281، مقتضب الأثر: ص 10، الاستنصار: ص 8.
- [364] - كمال الدين: ص 281 ؛ مقتضب الاثر: ص 10 ؛ استنصار: ص 8.
- [365] - الخصال: ص 476، عيون أخبار الرضا (ع): ج 2 ص 56، كمال الدين: ص 269.
- [366] - خصال: ص 476 ؛ عيون اخبار الرضا (ع): ج 2 ص 56 ؛ كمال الدين: ص 269.
- [367] - مقتضب الأثر: ص 11، بحار الأنوار: ج 36 ص 372، وجاء في الخصال باختلاف يسير: ص 475، ولاحظ عيون أخبار الرضا (ع): ج 2 ص 56.
- [368] - مقتضب الاثر: ص 11 ؛ بحار الانوار: ج 36 ص 372 و باختلافی اندک در صفحه ی 475؛ همچنين عيون اخبار الرضا (ع): ج 2 ص 56.
- [369] - الكافي: ج 1 ص 294، بحار الأنوار: ج 25 ص 72.
- [370] - كافي: ج 1 ص 294 ؛ بحار الانوار: ج 25 ص 72.
- [371] - كمال الدين: ص 253، غيبة الطوسي: ص 173، بحار الأنوار: ج 52 ص 379، إلزام الناصب: ج 1 ص 169.
- [372] - كمال الدين: ص 253 ؛ غيبت طوسی: ص 173 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 379 ؛ إلزام الناصب: ج 1 ص 169.
- [373] - در كافي: مدیل المظلومين و ديان الدين.
- [374] - در برخی نسخه های كافي: لا أعذب به.
- [375] - در برخی نسخه های كافي: بسليک.
- [376] - در كافي: حسن و حسين.
- [377] - در غيبت نعمانی: فهو أفضل من استشهد في و أرفع الشهداء درجة عندی،، و حجتی البالغة عنده.
- [378] - در برخی نسخه های كافي: و زين اولياء الله الماضين.
- [379] - در برخی نسخه های كافي: شبيه جدّه.
- [380] - در كافي: أبيحت؛ و در برخی نسخه ها: أتاحت، و این در غيبت نعمانی موجود است.
- [381] - در برخی نسخه های اكمال الدين: لأن خيط وصيتي؛ و در برخی نسخه های غيبت نعمانی: ألا إن خيط فرضي.
- [382] - اینگونه در كمال الدين آمده است.
- [383] - در غيبت طوسی: و أمتعته؛ و در عوالم: و أمنحنه.
- [384] - بابنه: «م ح م د».
- [385] - این عبارت در شرح اصول كافي مازندرانی: ج 7 ص 363 آمده است.
- [386] - این عبارت در غيبت طوسی ص 146 و غيبت نعمانی ص 71 آمده است.
- [387] - در هداية الكبرى خصيبي: عليه إكمال صفوة آدم و رفعة إدريس و سكينه نوح و حلم إبراهيم و شدة موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب.

[388] - في الكافي: الرنا. والرنة: هي الصياح في المصيبة.

[389] - في بعض نسخ كمال الدين: القيود.

[390] - البقرة: 157.

[391] - إكمال الدين: ص 308، عيون أخبار الرضا (ع): ج 2 ص 48، الكافي: ج 1 ص 527، الاختصاص للمفيد: ص 211،

الاحتجاج: ج 1 ص 84، غيبة الطوسي: ص 145، غيبة النعماني: ص 71، مناقب آل أبي طالب: ج 1 ص 255.

[392] - در كافي: الرنا. الرنة: فرياد زدن در مصيبت.

[393] - در برخی نسخه‌های كمال الدين: القيود.

[394] - بقره: 157.

[395] - اكمال الدين: ص 308؛ عيون اخبار الرضا (ع): ج 2 ص 48؛ كافي: ج 1 ص 527؛ اختصاص مفيد: ص

211؛ احتجاج: ج 1 ص 84؛ غيبه طوسي: ص 145؛ غيبه نعماني: ص 71؛ مناقب آل ابى طالب: ج 1 ص 255.

[396] - عيون أخبار الرضا: ج 2 ص 50، كمال الدين: ص 311، الكافي: ج 1 ص 529.

[397] - عيون اخبار الرضا (ع): ج 2 ص 50؛ كمال الدين: ص 311؛ كافي: ج 1 ص 529.

[398] - بحار الأنوار: ج 36 ص 200.

[399] - بحار الانوار: ج 36 ص 200.

[400] - آل عمران: 144.

[401] - قال ابن أبي الحديد في شرح النهج: (وثالث القوم هو عثمان بن عفان بن أبي العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد

مناف، كنيته أبو عمرو، وأمه أروى بنت كريز بن ربيعة بن حبيب بن عبد شمس. بايعه الناس بعد انقضاء الشورى واستقرار الأمر

له، وصحت فيه فراسة عمر، فإنه أوطأ بنى أمية رقاب الناس، وولاهم الولايات وأقطعهم القطائع، وافتتحت إفريقية في أيامه،

فأخذ الخمس كله فوهبه لمروان، فقال عبد الرحمن بن حنبل الجمحي:

وأعطيت مروان خمس البلاد... فهيهات سعيك ممن سعى!) شرح نهج البلاغة: ج 1 ص 198.

[402] - آل عمران: 144.

[403] - ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه مى گوید: «و سومين آنها عثمان بن عفان بن ابى العاص بن اميه بن عبد

شمس بن عبد مناف بود. كنيه اش ابو عمرو و مادرش اُروى دختر كريز بن ربيعة بن حبيب بن عبد شمس بود. پس از خاتمه‌ى

شورا، مردم با وی بيعت کردند و امارت وی مستقر گردید و كاردانى عمر در باره‌ى او استوار شد. او بنى اميه را بر مردم مسلط

کرد، به آنها ولايت‌ها را داد و خراج‌ها را به آنها واگذار نمود. آفريقا در ايام او فتح شد و او خمس تمامى آن را به مروان بخشيد.

عبد الرحمن بن حنبل جمحى مى گوید:.... و به مروان خمس سرزمين‌ها داده شد.... هيهات از اين كار تو در حق چه كسى!». .

شرح نهج البلاغه: ج 1 ص 198.

[404] - راجع كتاب الغدير للشيخ الأميني: ج 8 ص 292 وما بعدها، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد المعتزلي: ج 3

ص 54، وغيرهما.

[405] - مراجعه كنيد به: غدير شيخ الاميني: ج 8 ص 292 و پس از آن، شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد معتزلى: ج 3

ص 54 و ساير منابع.

[406] - روي في وصايا الرسول محمد لأبي ذر (ع): (... قلت: يا رسول الله، زدني. قال: قل الحق وإن كان مرأاً قلت: يا

رسول الله، زدني. قال: لا تخف في الله لومة لائم...) الأمالي للطوسي: ص 539 - 541.

[407] - در وصیت‌های فرستاده‌ی خدا حضرت محمد (ص) به ابوذر (ع) آمده است: عرض کردم: ای رسول خدا! بر من بیفزای. فرمود: «حق را بگو، حتی اگر تلخ باشد». گفتم: ای رسول خدا! بر من بیفزای. فرمود: «در راه خدا از ملامت ملامت‌گر مَهْرَاس.....». امالی طوسی: ص 539 تا 541.

[408] - نهج البلاغة: ج 2 ص 17.

[409] - نهج البلاغة: ج 2 ص 17.

[410] - راجع ترجمة مالك بن نويرة في الإصابة: ج 5 ص 560. ووفيات الأعيان لابن خلكان: ج 6 ص 14، معالم المدرستين: ج 2 ص 82.

[411] - فقلت خذوا أموالكم غير ناظر ولا خائف فيما يجيء من الغد

فان قام بالأمر المخوف قائم منعنا وقلنا الدين دين محمد

مراجعه کنید به برگردان مالک بن نویره در اصابت: ج 5 ص 560 و «وفیات الأعیان» ابن خلکان: ج 6 ص 14 و معالم المدرستین: ج 2 ص 82.

[412] - ضرب المثلى عربى (مترجم).

[413] - نهج البلاغة: ج 1 ص 36.

[414] - نهج البلاغة: ج 1 ص 36.

[415] - الحجرات: 14.

[416] - حجرات: 14.

[417] - الأحزاب: 14.

[418] - احزاب: 14.

[419] - المائدة: 24.

[420] - مائده: 24.

[421] - الخصال: ص 476، عيون أخبار الرضا (ع): ج 2 ص 56، كمال الدين: 269.

[422] - خصال: ص 476 ؛ عيون اخبار الرضا (ع): ج 2 ص 56 ؛ كمال الدين: ص 269.

[423] - سعد السعود لابن طاووس: ص 34، بحار الأنوار: ج 52 ص 384، إزام الناصب: ج 2 ص 259.

[424] - سعد السعود سيد بن طاووس: ص 34 ؛ بحار الانوار: ج 52 ص 385 ؛ الزام الناصب: ج 2 ص 259.

[425] - معاني الأخبار: ص 355، دلائل الإمامة للطبري: ص 128، أمالي الطوسي: ص 376، الاحتجاج: ج 1 ص 149.

[426] - معانى الاخبار: ص 355 ؛ دلائل الامامه طبرى: ص 128 ؛ امالى طوسى: ص 376 ؛ احتجاج: ج 1 ص 149.

[427] - الكافي: ج 8 ص 32.

[428] - كافي: ج 8 ص 32.